بازگشت یاران قدرتمند فضایی و سرگردان

(دجال؛ حوروس/رع، یاجوج و ماجوج)

شیطان از ابواب ستاره‌ای و عوالم زیرین و جهنم برزخی

📅تاریخ: ۱۴۰۰/۰۲/۱۷📅

⏳زمان مطالعه: ۱۲۴دقیقه⏳

□■□■□■□■□■□■□■

📜متن: ابابصیر نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَ یسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَینِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیکُمْ مِنْهُ ذِکْرا» امام علیه السلام فرمود: خداوند ذوالقرنین را به سوی قومش مبعوث کرد، آن‌ها به گوشه راست پیشانی‌اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال می‌راند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد.

آن‌ها به گوشه چپ پیشانی‌اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال می‌راند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد و مغرب و مشرق زمین را تحت تصرف او در آورد؛ از آن‌جا که خورشید طلوع می کند تا آن‌جا که غروب می کند. این است معنای این سخن خداوند که فرمود: «حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَینٍ حَمِئَةٍ... عَذاباً نُکْراً» امام علیه السلام فرمود: در آتش. ذو القرنین با مس و آهن و قیر و قطران در برابر آن‌ها (یاجوج و ماجوج) دری (نامرئی یا میدان مغناطیسی) ساخت و جلوی خروج آن‌ها را گرفت. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از آنان از دنیا می رفت، هزار پسر از نسل او زاده می شد. سپس فرمود: آن‌ها پس از فرشتگان، بیشترین جمعیت مخلوقات را داشتند. و در ادامه فرمود: ذوالقرنین به مغرب رفت در راه خود به روستایی رسید و مانند شیر غضبناک غرش کرد و از غرش او تاریکی و رعد و برق و صاعقه‌هایی پدید آمد که مخالفان و دشمنانش را نابود می کرد و همین که به مغرب خورشید رسید، تمامی مردم زمین تحت سلطه او در آمدند که در این آیه به این موضوع اشاره شده است: «إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیناهُ مِنْ کُلِّ شَی ءٍ سَبَباً» یعنی نشانه ای. به ذوالقرنین گفتند: خداوند بر روی زمین چشمه ای دارد به اسم چشمه حیات و هر موجود جانداری که از آب آن بنوشد، تا روز قیامت نخواهد مرد. ذوالقرنین، خضر را که بهترین یارانش بود و سیصد و شصت مرد دیگر را به نزد خود فرا خواند و به هر کدام از آن‌ها یک ماهی داد و گفت: به فلان جا بروید که در آن‌جا سیصد و شصت چشمه قرار دارد. هر کدام از شما باید ماهی خود را در یکی از آن چشمه‌ها بشوید. آن‌ها رفتند و این کار را انجام دادند. وقتی خضر نشسته بود و ماهی را می شست، ماهی از دستش بیرون پرید و به درون چشمه رفت.

خضر از آن‌چه که دیده بود بسیار متعجب شد و با خود گفت: جواب ذوالقرنین را چه بدهم؟ سپس لباس خود را از تن در آورد و به دنبال ماهی رفت و از آن آب نوشید اما نتوانست ماهی را بگیرد. پس به نزد ذوالقرنین باز گشتند. ذوالقرنین دستور داد ماهی‌ها را از یارانش بگیرند. وقتی نوبت به خضر رسید، ماهی نزد او نبود. ذو القرنین او را احضار کرد و از او پرسید: ماهی چه شد؟ خضر ماجرای ماهی را به او گفت. ذوالقرنین پرسید: وقتی ماهی فرار کرد تو چه کردی؟ خضر پاسخ داد: در آب شنا کردم و به دنبال ماهی گشتم اما آن را نیافتم. ذو القرنین پرسید: آیا از آن آب خوردی؟ خضر پاسخ داد: بله. سپس ذو القرنین به دنبال چشمه گشت و آن را نیافت، پس به خضر گفت: تو صاحب آن چشمه هستی.📜

📜متن: مردی از قبیله بنی اسد روایت شده است که مردی از امام علی علیه السلام سئوال کرد: به من خبر دهید که ذوالقرنین چگونه توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید؟ امام علیه السلام پاسخ داد: خداوند ابرها را مسخر او گردانید و اسباب و وسایل را برایش آماده کرد و بساط نور و روشنایی را برایش گسترانید، به طوری که روز و شب برایش یکسان بود.📜

📜متن: امام باقر علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که ذوالقرنین درباره دو پارچه ابر (کندرو و تندرو) مخیر گردیده که هر کدام را که بخواهد، انتخاب کند. پس او ابر کندرو را انتخاب کرد و برای صاحب شما ابر تندرو را ذخیره کرد.» راوی می‌گوید: پرسیدم: «ابر صعب و تندرو کدام است؟» فرمود: «هر ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق (جریانات الکترونیکی) باشد، امام شما آن را سوار می‌شود.

آگاه باشید که او سوار بر ابرها می‌شود و به راه‌های آسمان‌های هفتگانه بالا می‌رود و به راه‌های هفتگانه زمین می‌رسد؛ پنج طبقه از آن زمین‌ها (عوالم متصل و موازی با زمین) آبادند و دو طبقه دیگر خراب.»📜

📜متن: از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه او بنده صالحی بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. برای خداوند خیرخواهی کرد و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما به گوشه پیشانی‌اش ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد. او در انتخاب بین دو ابر (مرکب فضاپیماء) رام و سخت، مخیر شد و ابر رام را انتخاب کرد و بر آن سوار شد. او هر گاه در نزد قومی فرود می آمد، فرستاده خویش به سوی آنان بود تا پیامبران تکذیب نشوند.📜

📜متن: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون ذوالقرنین با خورشید به چشمه تیره و گل آلود رسید، دید که خورشید در آن فرو می‌رود و در کنار خورشید هفتاد هزار فرشته (مجازی) دید که با زنجیرهای آهنین و چنگال‌ها خورشید را به درون آب (دریای آسمانی)می‌کشیدند و بعد هم هنگام طلوع آن را در سمت راست زمین با زنجیر می‌کشیدند؛ درست همان‌طور که کشتی بر روی آب روان می‌شود. وقتی ذوالقرنین همراه خورشید به محل طلوع خورشید رسید، «حَتی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلى قَوْم... بِمَا لَدَيهِ خُبرْا»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ذوالقرنین نزد کسانی رفت که خورشید آنان را سوزانده بود و جسدها و رنگشان را تغییر داده و سیاه کرده بود و سپس او در منطقه تاریکی به دنبال یک نشانه و راهنما به راه افتاد «حَتی إِذَا بَلَغَ بَینْ السَّدَّینِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا یکاَدُونَ یفْقَهُونَ قَوْلاً» یأْجُوج و مأجوج در پشت این دو کوه هستند و چون زمان برداشت محصول ما فرا رسد، آنان از پشت این دو سد بیرون آمده و تمام کشت و محصولات ما را می‌خورند و چیزی از آن را باقی نمی‌گذارند. «فَهَلْ نجَعَلُ لَکَ خَرْجًا» و در هر سال آن خراج را به تو پرداخت کنیم «عَلی أَن تجَعَلَ بَینَنَا وَ بَینَهُمْ سَدًّا... زُبَرَ الحْدِید». حضرت فرمود: کوه آهن در نظر او کوچک جلوه کرد و آن‌ها آهن را هم‌چون شیر ذوب کردند و او آهن را میان آن دو کوه روی هم ریخت. ذوالقرنین اولین کسی بود که ساختمانی در روی زمین بنا کرد. سپس هیزم فراهم آورد و بر روی آن آتش افروخت و دمنده‌هایی بر روی آتش قرار داد و مردم بر آتش دمیدند. چون آهن ذوب شد، ذوالقرنین گفت: مس سرخ رنگ را برایم بیاورید. پس آنان کوهی از مس برایش فراهم کردند و آن را بر روی آهن پرتاب کردند و مس ذوب شد و با آهن مخلوط شد.📜

📜متن: از امیر المؤمنین علیه السلام از خلق پرسیدند؛ در پاسخ فرمود: خداوند، هزار و دویست در دشت آفریده، و هزار و دویست در دریا، و آدمی زاده هفتاد جنس است و همه فرزندان آدم هستند، به جز یأجوج و مأجوج📜

متن: آن‌گاه به حرکت خود ادامه دادیم تا این که به سد یأجوج و مأجوج رسیدیم. حضرت به باد فرمان داد: ما را در جایی در پس این کوه فرود بیاور و با دست خود به کوه سر به فلک کشیده ای اشاره نمود که آن کوه خضر بود. وقتی به کوه نگاه کردیم، دیدیم که ارتفاع کوه به‌اندازه دید چشم است و آن کوهی بود که هم‌چون پاره ای شب سیاه و تار بود و از اطرافش دود بر می خاست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! من صاحب این امر هستم و آن بردگان تحت فرمان من هستند. سلمان گوید: سه گونه خلق دیدم. یک گونه آن‌ها قامت هر کدامشان صد و بیست ذراع بود و گونه دوم هم، قامت هر کدام از آنان شصت ذراع بود و گونه سوم هم‌چنان بود که هر کدامشان یک گوشش را در زیر خود پهن می کرد و گوش دیگری را دور خود می پیچید. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به باد دستور داد تا ما را به کوه قاف برساند. وقتی به آن‌جا رسیدیم، دیدیم که آن کوه از زمرد سبز رنگ است.

متن: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: خدا پنج نهر از بهشت به زمین فرو می آورد: سیحون، نهر هند، جیحون، نهر بلخ. دجله و فرات دو نهر در عراق و نیل نهر مصر است. خدا آن‌ها را از یک چشمه ای در پایین‌ترین درجه‌های بهشت بر دو بال جبرئیل فرو آورد و در کوه‌ها سپرد که برای زندگی مردم بسیار سودمند است. و به همین جهت خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ» {و از آسمان، ابی به‌اندازه [معین] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم}

چون هنگام خروج یاجوج و مأجوج، خدا جبرئیل را می فرستد تا از زمین قرآن و همه دانش و حجرالاسود و مقام ابراهیم و تابوت موسی و هر چه دارد و نیز این پنج نهر را به آسمان بالا می برد.📜

📜متن: یأجوج و مأجوج هر روز آن‌قدر آن سدّ (دروازه آتشین و میدانی که دارای جریانات قدرتمند الکترونیکی‌ست) میان خود و خورشید را حفر (و ضربه الکترمغناطیسی وارد) می‌کنند که چیز زیادی به از بین رفتن آن باقی نمی‌ماند؛ امّا کسی که بر آن امیر است، فرمان می‌دهد، باز گردید و فردا دوباره برای حفر کردن بیایید. پس از رفتن آنان، خداوند دوباره سد را به وضع اوّل خود باز می‌گرداند. هنگامی که زمان آنان فرا رسد و خداوند اراده نماید، آنان را به سوی مردم برانگیزد و سد را حفر می‌کنند تا اینکه نزدیک به رؤیت خورشید می‌گردند. باز آن شخص می‌گوید: باز گردید. به خواست خداوند فردا آن را خواهید کاوید؛ امّا آنان استثنائاً این بار را به فردا موکول نمی‌کنند و به سوی سد باز می‌گردند و آن را همانگونه می‌یابند که ترک کرده بودند. پس مبادرت به حفر آن می‌نمایند و از محلّ خود خارج گشته و بر روی زمین منتشر می‌شوند و آب‌ها را خشک می‌کنند و مردم از شرّ آن‌ها به محل‌های امن پناه می‌برند، آنان تیرهای خود را به سوی آسمان پرتاب می‌کنند و این تیرها، خون آلود به سوی آنان باز می‌گردد. آنگاه می‌گویند اهل زمین را متعهّد نموده و بر اهل آسمان‌ها چیره گشتیم. آنگاه خداوند کرمی را بر پشت گردن آنان قرار می‌دهد و بدین وسیله آنان را به هلاکت می‌رساند. «سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، جنبندگان زمین رو به فربه‌ی می‌گذارند و به سبب حفظ گوشت و خونشان، خداوند را بسیار سپاس می‌گزارند.»📜

📜متن: خداوند به عیسی (علیه السلام) وحی می‌نماید که من بندگانی را برای خویش برگزیدم که احدی را قدرت کشتن آنان نیست. پس بندگانم را در وادی طور مورد محافظت قرار ده. در همین حال خداوند یأجوج و مأجوج را بر می‌انگیزد و آن‌ها همانگونه که خداوند فرموده است از هر تپّه و بلندی سرازیر (از عوالم زیرزمینی وارد) می‌گردند. آنگاه که گروه اوّل آنان به دریاچه‌ی طبریّه می‌رسد. همه‌ی آنچه را در آن وجود دارد، می‌نوشند. پس گروه بعدی که به آنجا می‌رسد، می‌گویند: گویا زمانی آبی در اینجا جریان داشت و آنچنان نبیّ خدا، عیسی (علیه السلام) و اصحاب او در محاصره قرار می‌گیرند که «رأس الثور» برای هر یک از آنان از صد دینار برای شما در امروز ارزشمندتر خواهد بود. پس پیامبر خدا، عیسی (علیه السلام) و اصحاب وی روی به خداوند می‌آورند و خدا نیز کرمی را بر گردن‌های یأجوج و مأجوج مسلّط می‌گرداند و موجب قطع نخاع آنان گشته و همگی چون یک تن هلاک می‌گردند و خداوند پیامبر خود، عیسی (علیه السلام) و اصحابش را فرود می‌آورد و آنان یک وجب از خاک را پاکیزه از بوی تعفّن و گند آنان و خون‌هایشان نمی‌یابند، پس آنگاه دوباره روی به خداوند می‌آورند و از او درخواست یاری می‌نمایند و خداوند پرندگانی چون سیمرغ را به سوی آنان می‌فرستند تا آنان را حمل و از آنجا دور نموده و به مکانی که خواست خداوند است، ببرند. سپس بارانی بر آنان فرو می‌فرستد که هر خانه‌ی گلین یا مویین را شست و شو داده و پاکیزه می‌گرداند و چیزی از ناپاکی و پلیدی باقی نمی‌گذارد. سپس به زمین گفته می‌شود میوه‌های خود را برویان و برکت خود را بازگردان.

پس در آن روز یک گروه از مردم از تنها یک انار می‌خورند و سیر می‌شوند و از پوست آن سایبان درست می‌کنند و خداوند در پیامبران برکت قرار می‌دهد تا جایی که یک شتر آبستن برای جماعتی از مردم و یک گاو باردار برای یک قبیله و یک گوسفند آبستن برای یک خانواده کافی است و در این هنگام، خداوند بادی پاکیزه را می‌فرستد و این باد زیر بغل‌های آنان را می‌گیرد و روح هر مسلمان را قبض می‌نماید و بقیه‌ی مردم را در فتنه و آشوب و نزاع، همچون پرندگان جنگلی باقی می‌گذارند. آنگاه قیامت برپا می‌گردد.📜

📜متن: هنگام خروج یأجوج و مأجوج آنان آن قد سدّ حائل بین خود و مردم را حفر می‌کنند که اگر کسی نزدیک باشد، صدای استخوان‌های نوک تیزی را که با آن به حفر سد مشغولند، می‌شنود. هنگامی که شب فرا می‌رسد، می‌گویند: فردا سد را خواهیم گشود؛ امّا خداوند شب هنگام دیوار سد را به حالت اوّلیه‌ی خود باز می‌گرداند و دوباره به حفّاری ادامه می‌دهند و تا سه بار این رخداد تکرار می‌شود تا اینکه برای بار سوم که به سد نزدیک می‌شوند، آن را همان گونه می‌یابند که شب پیش ترک کردند؛ آنگاه آن را سوراخ می‌کنند و از آن خارج می‌شوند و گروهی از آنان به «دریاچه‌ی بحیره» می‌رسند و آب آن را به طور کامل می‌نوشند. سپس گروه دوم آنان که به آن‌جا می رسد، گِل آن را می لیسند و سپس گروه سوم که به دریاچه می‌رسند، می‌گویند: مثل این‌که زمانی در اینجا آبی جاری بوده است.

یأجوج و مأجوج سد (دروازه محافظتی) را گشوده و از محلّ خود خارج می‌شوند، همان طور که خدای تعالی فرمودند: «و آنان از هر تپّه و بلندی سرازیر می‌گردند.» و زمین را می‌پوشانند (نشان‌دهنده درصد بالای جمعیت و تعداد نفرات آنان) و مسلمانان از اقدامات آنان زمین‌گیر می‌گردند تا جایی که بقیه‌ی مسلمانان در شهرها و حصارهای خود باقی می‌مانند و چهارپایان خود را نیز در کنار خویش نگه می‌دارند گفتند: ای رسول خدا (صلی اللّٰه علیه و آله و سلم)! در آن روز مسلمانان در چه وضعیّتی قرار دارند؟ فرمودند: «در پناهگاه‌ها هستند. سپس خداوند ابری را می‌فرستد که عنان نامیده می‌شود. نام این ابر در نزد خداست. یأجوج و مأجوج با تیرهای خود آن را هدف قرار می‌دهند. تیرها پس از اصابت به ابر، خون آلود بر می‌گردند. آنگاه می‌گویند: ما خداوند را کشتیم؛ حال آنکه خداوند کشنده‌ی آنان است و تا زمانی که او بخواهد آن‌ها در زمین می‌مانند. آنگاه یکی از آنان تیر خود را به سوی آسمان پرتاب می‌کند. تیر خون آلود باز می گردد. آنگاه می‌گویند: اهل آسمان‌ها را نیز کشتیم. آنگاه خداوند به ابر دیگری وحی می‌نماید و آن ابر کرم‌هایی همچون کرم اشتران بر آن‌ها فرو می‌ریزد. آنان در گرماگرم گفتن این سخنان هستند که خداوند جنبدگانی همچون کرم و ملخ را به سوی آنان گسیل می‌دارد، این کرم‌ها به گردن‌های آنان می‌چسبند و آنان بر اثر حمله‌ی این کرم‌ها همچون ملخ می‌میرند؛ به گونه‌ای که برخی بر روی برخی دیگر می‌افتند. آنگاه خداوند پرندگانی را بر می‌انگیزد که با منقارهای خود آنان را بر می‌دارند و به دریا می‌اندازند و خدای تعالی چشمه‌ای را خلق می‌نماید که به آن «حیات» گفته می‌شود.

این چشمه زمین را پاکیزه می‌گرداند و موجب رویش و حاصل خیزی آن می گردد. صبح هنگام مسلمانان هیچ اثری از آنان حس نمی‌کنند و می‌گویند: کیست که خود را به خطر اندازد و ببیند آنها چه کرده‌اند؟ مردی از آنان مرگ را به جان می‌خرد و از پناه‌گاه خود خارج می‌گردد و همه‌ی آن‌ها را مرده می‌یابد. آنگاه فریاد می‌زند: مژده! دشمن شما هلاک شد، سپس مردم از محل‌های خود خارج و راه را برای چهارپایان خود نیز باز می‌کنند و آن‌ها هیچ چراگاهی را برای خود جز گوشت‌های بدن یأجوج و مأجوج نمی‌یابند و خداوند را بهتر از زمانی که از گیاه زمین استفاده می‌کردند، شکر می‌گویند؛ زیرا تا قبل از این، چراگاه گیاهی به این وفور برای آنان فراهم نبود.📜

📜متن: و از ابن عبّاس روایت شده است: زمین هفت بخش است، شش جزء (مناطق زیر زمینی و نقاط متصل به دنیا) آن را یأجوج و مأجوج تشکیل می‌دهند و یک جزء دیگر را سایر مردم.

حسّان بن عطیه می گوید: یأجوج و مأجوج دو امّت هستند؛ در هر امّتی صد هزار امّت دیگر وجود دارد که هیچ کدام به یکدیگر شباهت ندارند. هر یک از مردان آنان تا صد نسل از فرزندان خود را نبینند، از دنیا نمی‌روند.📜

📜متن: در شب معراج، خداوند مرا به سوی یأجوج و مأجوج مبعوث نمود. من آنان را به دین خدا و عبادتش دعوت نمودم. آن‌ها از اجابت دعوت من خودداری ورزیدند و از این رو آنان همراه با عصیانگران از فرزندان آدم و از فرزندان ابلیس، در آتشند.📜

📜متن: مسلمانان از آتش قساوت قلب و تیر و سلاح یأجوج و مأجوج هفت سال در عذاب خواهند بود و یاری از آن خداست📜

▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️

📝نکات‌علمی: آنچه از ظاهر قرآن کریم بر می آید، این است که آنها قومی بدوی و وحشی بوده اند که در زمین فساد می کرده اند و سدّ ایجاد شده توسط ذوالقرنین در برابر آنها، سبب نجات مردم از تباهکاری آنان گردید. آنها تا زمانی که تعدادشان به لحاظ عقلی و عرفی به حدّی برسد که توانایی غلبه را داشته باشند، در پشت آن باقی خواهند ماند و آنگاه که زمان آن فرا رسد، بار دیگر بر صحنه ی گیتی پدیدار شده و فساد را از سر می گیرند و بشر یک بار دیگر حضور و فساد آنان را تجربه می نماید. آنان به سبب وجود سدّی که توسط بشر اوّلیه در برابر آنان ایجاد شده، کینه ی بشر آخرالزّمان را در دل دارند.

بنابر اقتضای فهم ما از آیات کریمه و احادیث، خروج آنها از پشت سد، فاصله ی اندکی با زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) دارد.

در قرآن آمده است که قومی از حضرت ذوالقرنین درخواست ساخت سدی را کردند تا از خونخوارترین اقوام عالم در امان باشند.

ذوالقرنین (ع) نیز سدی را برای آنها از جنس فلز بنا کرد، به این ترتیب آن قوم از گزند یاجوج و ماجوج در امان ماندند.

اما موقعیت آن سد کجاست؟

احتمال اول:

برخی ها آن سد را طبق فرضیه شریف الادریسی، در مناطقی چون ارمنستان فعلی یا قفقاز و... می‌دانند.

احتمال دوم:

ممکن است حمله آن‌ها از درون حفره هایی از داخل زمین صورت بگیرد...

اما از قول قرآن می‌خواهیم یک نقل را بررسی کنیم.

احتمال سوم:

در سوره انبیاء(آیه ۹۶) «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ: تا وقتی که یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنها از هر پشته ای بتازند»، قرآن می‌فرماید"وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ" (آن‌ها از هر پشته‌ای بتازند)...

این به این معنی می تواند باشد که اگر مکان حمله آن‌ها را اگر از یک نقطه در نظر بگیریم، طبیعتا گستره حمله آن‌ها محدودتر خواهد بود و این تصور با لفظ قرآن "آن‌ها از هر پشته‌ای بتازند" خیلی با منطق جور در نمی‌آید.

اما اگر گستره حمله آن‌ها از محیط بزرگتری مثلا اطراف محیط زمین باشد همان‌طور که خداوند در قرآن می‌فرماید "عذاب من بر کافران محیط است" می توان تصور کرد که اگر پیشروی آن‌ها از اطراف زمین به داخل شروع شود، بهتر می‌توان نتیجه‌گیری کرد که آن‌ها " از هر پشته‌ای بتازند"

مخصوصا در احادیث داریم که یاجوج و ماجوج در پشت کوه قاف یا همان کوه‌های محافظ، زندگی می‌کنند همان کوهی که دور تا دور زمین را طبق احادیث در برگرفته و بر زمین محیط است.

و با توجه به این مطلب زمین در محاصره ده‌ها هزار کیلومتری این موجودات قرار دارد و توسط سدی خاص محافظت می‌شود با این نوع برداشت می‌توان جمعیت میلیاردی این موجودات را با منطق بیشتری در اطراف زمین قبول کرد!

اما آیا یک سد می‌توانند ده‌ها هزار کیلومتر وسعت داشته شود بدون آن‌که دیده شود؟

ابن بابویه از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که امام صادق (ع) در تفسیر سوره مبارکه "قاف"

"ق ۚ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴿١﴾"

می‌فرمایند:

«ق» اسم کوهی است که محیط است به تمام زمین و سبزی آسمان از آن می‌باشد و با آن‌کوه خداوند زمین را نگاه‌داشته و نمی‌گذارد اهلش را فرو ببرد و پشت آن یأجوج و مأجوج که نوعی از مخلوقاتند سکونت دارند..

بسم الله الرحمن الرحیم

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾

و روزی را که کوه ها را حرکت می‌دهیم، و زمین را آشکار ببینی، و همه آنان را محشور می‌کنیم، و هیچ یک از آنان را وا نمی‌گذاریم. (۴۷)

کلمه" وَحَشَرْنَاهُمْ" یعنی آنها را محشور می‌کنیم، خب" آن‌ها را محشور می‌کنیم"، چه کسانی هستند؟

کوه‌ها را حرکت می‌دهیم، کدام کوه‌ها را؟ محشور کردن آن‌ها چه ارتباطی با حرکت کوه‌ها دارد؟

آشکار دیدن زمین، یعنی چه؟ مگر ما زمین را همین‌طور آشکار نمی‌بینیم؟

جالب اینجاست که این آیه مبارکه بخشی از سوره کهف هست، همان سوره‌ای که از یاجوج ماجوج صحبت می کند... از کوه‌های که در پشت آن این موجودات هستند!

در احادیث از کوه‌های قاف به نوعی به عنوان کوهی محافظ نام برده شده که این موجودات در از پشت آن به زمین حمله می‌کنند...

ظاهرا الان "وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ" و روزی را که کوه‌ها را حرکت می دهیم ، بیشتر معنی خود را به ما نشان می‌دهد...

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾

تا به حال به ۲ کلمه دقت کرده‌اید؟

"السَّاعَةَ قَائِمَةً"

"السَّاعَةَ قَائِمَةً َ" از دو کلمه "السَّاعَةَ" یعنی لحظه و "قَائِمَةً" یعنی قائم یا همان قیام کننده تشکیل شده است، همه می‌دانیم که یکی از صفات امام زمان (عج) قائم هست.

و اگر با این دید به این آیه نگاه کنیم متوجه می شویم که این بخش از آیه اشاره به همان لحظه‌ای که متعلق به حضرت قائم (عج) است می‌کند یعنی لحظه ظهور....

این جمله کلیدی در سوره کهف است همان سوره‌ای که از همان موجودات صحبت شد...

اما متأسفانه "السَّاعَةَ قَائِمَةً" تقریبا در بیشتر ترجمه‌ها و حتی گاهی بیشتر تفسیرهایی که از سمت برخی‌ها نوشته می‌شود به‌صورت سهوی به عنوان قیامت معرفی شده است (می‌توانید در ترجمه‌های کنونی خودتان ببینید) و این باعث می‌شود ظهور در قرآن قدری گنگ و گیج کننده یا حتی ناپیدا باشد.

در قرآن از قیامت، با حدود هفتاد اسم نامبرده شده در حالیکه از السَّاعَةَ قَائِمَةً هیچ اسمی در مورد لحظه قیامت برده نشده، یعنی این دو کلمه مبارک در مورد زمان ظهور است.

پیامبر(ص) می‌فرمایند:

«لاَ تَقُومُ الساعَةُ حَتی تَکُونَ عَشْرُ ءَایَاتٍ: الدجالُ، وَ الدخَانُ، وَ طُلُوعُ الشمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ دَآبةُ الاْرْضِ، وَ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ ثَلاَثُ خُسُوفٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِیرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ الناسَ إلَیالْمَحْشَرِ، تَنْزِلُ مَعَهُمْ إذَا نَزَلُوا وَ تَقِیلُ مَعَهُمْ إذَا قَالُوا.» («خصال» طبع حیدریص ۳۶ تا ۴۲)

در حدیث بالا یکی از این نشانه های یا همان"الساعَةُ"، در مورد خروج یاجوج و ماجوج صحبت شده است.

آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿۹۶﴾

(ذوالقرنین گفت) برای من قطعه های آهن بیاورید تا زمانی که میان آن دو پوسته را هم سطح و برابر کرد، گفت: بدمید تا وقتی که آن را چون

آتش سرخ کرد. گفت: برایم مس گداخته شده بیاورید تا روی آن بریزم. (۹۶)

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

توانایی بر ظاهر کردنش نداشتند و توانائی نداشتند تا در آن خللی ایجاد کنند!

نتیجه:

دقت کنید در سوره کهف پیرامون سد ذوالقرنین (ع) از واژه "اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ" استفاده شده است.

یعنی:

توانایی بر ظاهر کردنش نداشتند (یا توانایی رؤیت کردنش را نداشتند)

(به عنوان احتمال) استفاده از مواد فلزی چون آهن و مس در شرایط خاص به‌صورت مذاب می‌تواند به ایجاد یک نوع میدان مغناطیسی یا شاید نوعی میدان انرژی در اطراف خود منجر شود.

گفته می شود که میدان مغناطیسی زمین هم توسط هسته مذاب فلزی اعماق زمین ایجاد شده است...

سد ذوالقرنین (ع) در واقع طبق فرموده قرآن از جنس ماده نبود بلکه از جنس نوعی میدان انرژی بود!

این سد نوعی میدان انرژی که مانع از ورود چیزی به داخل محدوده‌اش یا خارج شده چیزی به بیرون از آن می‌شد!

در آیه ۹۲ سوره کهف آمده است "حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا"

تا زمانی که (ذوالقرنین) میان دو سد رسید، نزد آن قومی را یافت که سخنی را به آسانی نمی‌فهمیدند.

می‌توان اینطور برداشت کرد که در ابتدا حضرت ذوالقرنین (ع) به نزدیک ۲ سد رسید، ظاهرا این قوم سدی را ساخته اند آن هم در ۲ عدد، ولی سدها نتوانسته بودند از هجوم آن موجودات جلوگیری نمایند.

به این خاطر در آیه ۹۵ همین سوره، حضرت به آن‌ها پیشنهاد ساخت "رَدْمًا" را دادند.

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿۹۵﴾

گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکّن و قدرت داده بهتر است؛ پس شما مرا با نیرویی یاری دهید میان شما و آنان سدّی "رَدْمًا" قرار دهم

"رَدْمًا" چیست؟

امام سجاد (ع) در فراز ۱۷ صحیفه فرموده‌اند:

«وِ اجْعَلْ بَيْنَنا و بَيْنَهُ. رَدْماً مُصْمِتاً» یعنی میان ما و (شیطان) سدّ محکم قرار بده.

"رَدْمًا" اصطلاحا نوعی سدّ محکم، حتی امام سجاد(ع) هم در مقابل شیطان، از خداوند درخواست "رَدْماً" می‌کند. جمعی از مفسران معتقدند که «رَدْم» به سدّ محکم و نیرومند گفته می‌شود.

از طرفی در ساخت این سد در آیه فرموده شده:

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا(۹۷)

آن‌ها این توانایی را نداشتند که آن را رؤیت کنند و توانائی نداشتند تا در آن خللی ایجاد کنند!

نتیجه:

در آیه ۹۶ سوره کهف استفاده از مواد فلزی چون آهن و مس در ساخت سد صحبت شده البته این مواد در شرایط خاصی می‌توانند به صورت مذاب به ایجاد نوعی میدان انرژی در اطرف خود کمک کند.

حالا در آیه ۹۶ سوره انبیا می‌خوانیم:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿۹۶﴾

تا زمانی که [سدّ] یأجوج و مأجوج گشوده شود و آنان از هر زمین بلندی سرازیر می‌شوند. (۹۶)

قرآن در این سوره می‌فرماید این موجودات از هر زمین بلندی سرازیر می‌شوند، یعنی از یک نقطه نبوده بلکه از همه جای زمین خواهد بود، پس می‌توان نتیجه گرفت که احتمالا محدوده پوشش میدان سد که مانع ورود این موجودات در آن زمان شده بود احتمالا چیزی به اندازه زمین ما باشد!

"سد محافظ یا گنبد آسمان؟"

بیایید نکته‌ای عجیب در آیه ۳۳ سوره مبارکه الرحمن را با هم بخوانیم:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿۳۳﴾

ای گروه جنیان و انسیان اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید، اما نمی‌توانید جز با سلطان (۳۳)

و در آیه بعدی (آیه ۳۵ سوره الرحمن) می‌خوانیم:

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿۳۵﴾

بر سر شما شراره‌هایی از تفته آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و یاری نتوانید طلبید (۳۵)

در آیه ۳۳ سوره الرحمن صحبت از عدم توانایی جنیان و انسان‌ها در عبور از کرانه آسمان‌ها و حتی زمین صحبت شده و در آیه بعدی (آیه۳۵) فرموده که "بر سر شما شراره هایی از تفته مس و آتش بی دود فرو فرستاده خواهد شد"

دقت کنید در سوره الرحمن در مورد گنبد محافظ آسمان‌ها و زمین از جملات عجیب "شراره‌هایی از تفته مس و آتش بی‌دود فرو فرستاده خواهد شد" صحبت شده!

این جملات آشنا نیست؟

در ساخت سد ذوالقرنین آنجایی که در آیه ۹۶ سوره مبارکه کهف حضرت درباره ساخت سد محافظ فرمود:

زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾

(ذوالقرنین گفت) برای من قطعه های آهن بیاورید، تا زمانی که میان آن دو پوسته را هم سطح و برابر کرد، گفت: بدمید تا وقتی که آن را چون آتش سرخ کرد. گفت: برایم مس گداخته شده بیاورید تا روی آن بریزم (۹۶)

ظاهرا این ۲ سد یا به عبارتی این دو Super shield در واقع یکی بودند و راه نفوذ در آن هم طبق اشاره (آیه ۳۳ سوره الرحمن) فقط توسط سلطان انجام می شود...

در هر ۲ سوره (کهف) از آهن و مس گداخته و در سوره (الرحمن) از مس گداخته و آتش بی‌دود صحبت شده است!

پس ظاهرا سد ذوالقرنین در اصل همان گنبد محافظ یا بخشی از گنبد آسمان است که خداوند در سوره الرحمن از آن صحبت کرده است.

البته برخی‌ها بر این عقیده هستند که تعدادی از کشورها در حال کار برای اخلال یا حتی شکافتن در عملکرد این گنبد هستند!

ظاهرا عده‌ای از جنس جن یا انس که می‌خواهند راه ورود موجودات ممنوعه را به جهان ما باز کنند!

آیا عوض شدن میدان مغناطیسی زمین و از کار افتادگی سلاح‌ها در زمان حمله یاجوج و ماجوج با هم خواهد بود؟

یک روز از خواب بلند می‌شویم و می‌فهمیم ارتباط بخش‌های بزرگی از زمین توسط چیزهایی از بین رفته است!

از بقیه خواهیم پرسید چرا؟

به ما خواهند گفت:

هیچ موشکی شلیک نشد!

هیچ سلاح هسته‌ای عمل نکرد!

هیچ تانکی حرکت نکرد!

هیچ هواپیمایی بلند نشد!

هیچ کشتی پهنه دریا را شکافت!

حتی لیزر نشانه روی سلاح‌های انفرادی نیز کار نکردند!

رادارها کارایی نداشتند!

در واقع به قرون گذشته برگشته‌اند !

اینها بخشی از عملکرد ابر سلاح‌های الکترومغناطیسی

این سلاح‌ها با تولید پالس‌های بسیار قوی می‌توانند القای شدیدی را در مدارهای الکتریکی ایجاد کنند که منجر به سوختن یا از کار افتادن تمام وسایل الکترونیکی می‌شود.

اما شعاع استفاده این بمب‌ها محدود هست.

هسته مغناطیس زمین بزرگترین ابر بمب مغناطیسی هست که ما می‌شناسیم، اما در حالت عادی نه تنها بی‌خطر هست بلکه کاملا مفید هم هست، اما وقتی قطب‌های آن ناگهان در یک چرخش کامل عوض شوند، می توانند انرژی معادل صدها میلیون بمب EMP را یا پالس‌های صدها میلیون صاعقه را در چند ثانیه آزاد کنند!

این یعنی نابودی تمام دستگاهای الکترونیکی در جهان به صورت تضمینی!

البته در چند هفته اخیر چیزی در حدود ۵۰ آتشفشان در نقاط مختلف جهان فعال شده‌اند که این موضوع حداقل در ۲۰ هزار سال اخیر در نوع خود بی‌سابقه بوده است.

این موضوع یعنی احتمال معکوس شدن قطب‌های مغناطیس زمین درچند سال آینده بسیار بیشتر شده است. این اتفاق در گذشته رخ داده و احتمالا هم در آینده بسیار نزدیک هم رخ خواهد داد!

البته احتمالا در این زمان سدهای محافظ اطراف زمین ما به دلیل معکوس شدن میدان مغناطیسی، باز خواهند شد.

البته در آن هنگام تقریبا تمام از زمین در تاریکی طولانی فروخواهد رفت و شاید.

آیه زیر در مورد حضرت ذوالقرنین (ع) هست.

سوره کهف آیه ۸۶

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿۸۶﴾

(ذوالقرنین) تا زمانی که به محل غروب خورشید رسید خورشید را یافت که در چشمه‌ای گرم و لجن آلود غروب می‌کند، و نزد آن قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین! یا [این قوم را به کیفر فساد و ستمشان] عذاب می‌کنی و یا در میانشان شیوه‌ای نیک در پیش می‌گیری. (۸۶)

به نظر شما منظور قرآن از "حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ " (تا زمانی که به محل غروب خورشید رسید خورشید را یافت که در چشمه‌ای گرم و لجن آلود غروب می‌کند) چیست؟

یعنی حضرت ذوالقرنین (ع) با آن علم و دانش بسیار بالا نعوذ بالله نمی‌توانست چگونگی غروب خورشید را درک کند یا قرآن می‌خواست چیزی را از این طریق به ما بفهماند؟

پیامبران یا محافظان؟

دقت کنید:

(سوره عنکبوت آیه ۶۷)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷)

آیا ندیده‌اند که ما حرمی امن قرار دادیم و حال آن‌که مردم از حوالی‌آنان ربوده می‌شوند؟»

ربوده شدن توسط چی؟

حالا سوره بعدی:

(سوره قصص آیه۵۷)

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

گفتند: اگر ما همراه تو از هدایت پیروی کنیم از زمین خودمان ربوده خواهیم شد! آیا ما برای آن‌ها حرم امنی قرار ندادیم در حالی که همواره

هر نوع ثمره از هر چیزی که رزقی از سوی ماست به سوی آن گردآوری می‌شود؟ ولی بیشتر آنان معرفت و دانش ندارند.

نتیجه:

ربایش انسان‌ها توسط چیزهایی که هویت‌شان به‌صورت ظاهری مشخص نشده‌اند!!!

متاسفانه بسیاری از مفسرین این اتفاق را به راهزن‌ها یا جوخه‌های ترور ربط داده‌اند در حالی که هیچ چیزی مبنی بر اینکه این اتفاقات به آن‌ها مرتبط داده شود در قرآن یافت نشده است!

ظاهرا در قرآن این ربوده شدن ها در شعاعی خارج از محدوده امن رخ داده است.

حالا یک سوال چرا بجای واژه "يُتَخَطَّفُ" و "نُتَخَطَّفْ" به معنی ربوده شدن و ربوده می‌شویم چرا از واژه اسیر شدن یا کشته شدن استفاده نشده و از واژه ربوده شدن استفاده شده است؟

اینطور که از ظاهر آیات بر می‌آید در آن زمان‌ها مناطقی بی‌دفاع یا کم حفاظ برای انسان‌ها در زمین وجود داشته‌اند که گاهی مورد حمله موجودات یا تمدن‌های ناشناسی قرار می‌گرفته‌اند و این حمله معمولا منجر به ربایش انسان‌ها به جایی نامعلوم می‌شدند!

البته در ظاهر این آیات اینطور بر می‌آید که خداوند آن‌ها را دعوت به مهاجرت به سمت منطقه امن فرموده است!

اینطور که از ظاهر سوره قصص-آیه۵۷ برمی آید فرموده :

"وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ"

گفتند: اگر ما همراه تو از هدایت پیروی کنیم از زمین خودمان ربوده خواهیم شد! آیا ما برای آن‌ها حرم امنی قرار ندادیم در حالی که همواره هر نوع ثمره از هر چیزی که رزقی از سوی ماست به سوی آن گردآوری می‌شود؟ ولی بیشتر آنان معرفت و دانش ندارند.

دقت کنید:

طبیعتا این حرم امن با این ویژگی‌ها می‌بایست مکانی باشد که به نوعی مرکزیتی در زمین را دارا باشد.

چرا؟ چون فرموده:

"ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا"

"در حالی که همواره هر نوع ثمره از هر چیزی که رزقی از سوی ماست به سوی آن گردآوری می‌شود"

یعنی این محل به نوعی مرکزیت دارد.

در سوره مبارکه آل عمران آیه ۹۶ آمده است:

إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكًا وَهُدًى لِلعالَمينَ ﴿۹۶﴾

نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکّه است، که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است.

تا اینجا طبق این آیه از (خستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکّه است) را به عنوان

"بَیتٍ" یاد کرده است. تا اینجا نتیجه می‌گیریم "بَیتٍ" همان مکه هست، اما حال مکان امن یا "أَمْنا" کجاست؟

سوره بقره آیه ۱۲۵:

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنا...

هنگامی را که خانه کعبه را محلّ بازگشت و مرکز امن و امان برای «مردم» قرار دادیم.

اگر در زمان‌های حال یا گذشته انسان‌هایی توسط موجوداتی ربوده شده باشند طبیعتا می بایست بخشی از این موارد در تاریخ ثبت شده باشند.

حالا به گوشه‌ای از این موارد اشاره کنیم:

در یکی از شب‌های زمستانی، در نوامبر سال ۱۹۳۰، روستایی به نام آنجی کوینی در کانادا اتفاقی عجیب را تجربه کرد و به طرز کاملا ناگهانی دیگر هیچ انسان و حیوانی در این روستا دیده نشد!

هیچ کدام از اهالی روستا آن‌جا نبودند، عجیب‌تر این بود که حتی اثری از مردگان داخل قبرها هم نبود. انگار تمامی اهالی زنده و مرده این روستا باهم ناپدید شده بودند.

سلاح‌ها، خوراکی‌ها حتی تمام لباس‌هایشان سرجایش بود. در این میان پلیس سوار نظام کانادا چند روز قبل از این اتفاق در آسمان نورهای عجیب و اجسام نامتعارف دیده و آن‌را گزارش داده بود.

جستجوها برای پیدا کردن جمعیت حدودا ۲۰۰۰ نفری آن روستا نتیجه نداد!

مورد بعدی در شهر کولدهارا در هند در ایالت راجستان هند و ۲۰ کیلومتر پس از شهر جیسالمیر شهری متروکه به نام کولدهارا قرار دارد. که این شهر در سال ۱۸۲۵ یک شبه متروکه شد!

در نظرسنجی "روپر" در سال ۱۹۹۱ نشان می‌دهد که ۴ میلیون نفر از مردم باور دارند که توسط موجوداتی ربوده شده‌اند. این اتفافات آن قدر زیاد است که در آمریکا آن‌هایی که نگرانند مبادا موجوداتی آن‌ها را بدزدند می‌توانند خود را بیمه کنند.

تار عنکبوت شما را به یاد چه اشکالی می اندازد؟

بله، اشکال هندسی شبیه به نوعی بافتنی، یا شبکه مشبک ...

خب این چه ارتباطی با حریم آسمان یا گنبد محافظ زمین دارد؟

حالا برای نتیجه گیری بهتره این آیه از سوره ذاریات را بخوانیم:

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿۷﴾

و سوگند به آسمان به هم بافته شده (یا مشبک) (۷)

"ذَاتِ الْحُبُكِ" یعنی آسمان به هم بافته شده یا نوعی بافت مشبک، اگر این آیه از سوره مبارکه ذاریات را با آیه ۶۷ سوره عنکبوت مقایسه کنیم می‌توانیم تصور کنیم گنبد محافظ آسمان چه شکلی دارد آن هم یه نوع بافت شبکه‌ای از نوعی انرژی...

نکته بسیار مهم:

جالب اینجاست تعداد حروف "حَرَمًا آمِنًا" در سوره عنکبوت ۸ حرف هست و تعداد حروف "ذَاتِ الْحُبُكِ " در سوره ذاریات هم ۸ حرف است

جالب است بدانید تقریبا همه عنکبوت ها ۸ چشم دارند، و یکی از مدل‌های تار عنکبوت بر پایه شکل هندسی ۸ ضلعی ساخته می‌شود.

در آیه ۱۶سوره حاقه می خوانیم:

و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته برفراز همه آن‌ها حمل می‌کنند

البته خداوند در آیه ۴۴ سوره عنکبوت فرموده که كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ

همانند عنکبوت است که برای خود خانه‌ای ساخته است و اگر بدانند سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است.

امروزه ثابت شده که تار عنکبوت از فولاد نیز در برخی جاها مستحکم‌تر عمل می‌کند و اما این مسئله به تار تنیده شده عنکبوت اشاره دارد و نه به لانه یا خانه عنکبوت، و چون لانه عنکبوت ابریشمی و بسیار نازکند و میانگین ضخامت هر کدام یک میلیونیم اینچ مربع یا یک چهار هزارم ضخامت یک موی عادی در سر انسان است پس لانه تار تنیده شده او برای منزلش با بافتی که برای دام درست می‌کند فرق می‌کند!

(آیه ۱۰۲ سوره کهف)

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ ۚ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

آیا کسانی که کافرند، پنداشته اند که بندگانم را، به جای من سرپرستان خود می گیرند، ما دوزخ را برای پذیرایی کافران آماده کرده ایم. (۱۰۲)

بعد از شکستن سد ذوالقرنین (ع) در آیه ۹۸ سوره کهف، قرآن سریعا در آیه ۱۰۲ همان سوره از آمدن دجال صحبت می کند!!!

این یعنی همزمانی تقریبی شکسته شدن سد محافظ و آمدن دجال!

سال‌هاست که صهیونیست‌ها در زیر بیت المقدس به دنبال جادوهای سیاه و طلسماتی هستند که حضرت سلیمان(ع) آن‌ها را از ساحران ضبط کرد و در زیر بیت المقدس دفن کرد تا دست کسی به آن‌ها نرسد!

اگر کسی به آن طلسمات دسترسی پیدا کند و می‌تواند موجودات ماورالطبیعه زیادی را با خود به همراه نماید و علیه جهان از آن‌ها استفاده کند...

از آیه ۴۶ سوره ابراهیم وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿۴۶﴾ "و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند، و [جزای] مکرشان با خداست، هر چند از مکرشان کوه‌ها از جای کنده می‌شد." می توان فهمید که طبیعتا جادوی دجال، سحر عظیمی هست و ظاهرآ تاکنون آن‌ها به بخشی از آن جادوهای ممنوعه‌ای دسترسی پیدا کرده‌اند!

در سوره مبارکه الرعد آیه ۱۱:

لَهُ مُعَقِّباتٌ مِن بَينِ يَدَيهِ وَمِن خَلفِهِ يَحفَظونَهُ مِن أَمرِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَومٍ حَتّىٰ يُغَيِّروا ما بِأَنفُسِهِم ۗ... ﴿۱۱﴾

برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا حفظ می‌کنند؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!

امام صادق (ع) در تفسیر این بخش از آیه می‌فرمایند:

خداوند به لطف خود آن‌ها(محافظین) را بر بنده‌اش گماشته تا دیوان سرکش و جانوران زمین و آفات بسیاری را از آن‌جا که نبینند به فرمان خدا از او بگردانند، تا فرمان خدای عز و جل رسد...

گاهی در اطراف اتفافاتی رخ می‌دهد که ما از آن‌ها بی‌خبریم اما در هنگام خواب این حملات به دلیل آسیب پذیری بیشتر، افزایش پیدا می‌کند و ماموریت این محافظین رنگ جدی‌تری به خود می‌گیرد.

ما نبرد این محافظین رو نمی‌بینیم اما می‌توانیم آن را تا حدودی درک کنیم مخصوصا در زمان خواب!

این مامورین ما رو در مقابل چیزهایی که در مقابل آن توانایی دفاع نداریم حفظ می‌کنند، مگر اینکه خودمان، با رفتار یا غذایمان آن‌ها را تضعیف کنیم!

تصور می‌کنید پیامبران چگونه از شر شیاطین در امان بودند؟

در این میان غذا واخلاق و عبادت‌های سفارش شده نقش بسیار مهمی را در تقویت روح و سپرهای حفاظتی اطراف انسان‌ها ایفا می‌کند.

اما متاسفانه شاهد هستیم که باتوجه به نوع سبک زندگی و غذاهایی که با عنوان حلال اما غیر حلال در ایران مورد مصرف عموم قرار می‌گیرد، حرز های اطراف مردم تضعیف شده و موجب ورود ناخواسته‌های شیطانی متعددی به زندگی افراد می‌شود.

غذاهایی مانند ژلاتین از استخوان خوک تهیه می‌شود و به وفور در ایران مصرف می‌شود.

وقتی در سوره انبیأ قرآن می‌خواسته که جمعیت یاجوج و ماجوج را ذکر نماید با این نوع گفتار در آیه مزبور صحبت کرده است:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿۹۶﴾

تا زمانی که [سدّ] یأجوج و مأجوج گشوده شود و آنان از هر زمین بلندی سرازیر می شوند. (۹۶)

واژه از هر"از هر زمین بلندی سرازیر می‌شوند" استفاده شده که احتمالا بخشی از استعاره آیه بر این بوده که میزان کثرت جمعیت آن‌ها را اعلام نماید!

خب اگر تمام جمعیت جهان را ما در یک نقطه به صورت بسیار فشرده جمع کنیم این تجمع مساحت کشوری به اندازه ژاپن را به سختی پر می‌کند در حالیکه جمعیت یاجوج و ماجوج آن قدر بالا هست که تمام نقاط زمین را پوشش می‌دهد که از واژه وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ استفاده شده است!

این یعنی لشکری حداقل ۱۰ برابر جمعیت انسان‌ها، البته احادیثی هست که تعداد این موجودات را بسیار بالاتر از جمعیت انسان‌ها می‌داند!

اما مسئله این‌جاست که برای مقابله با موجوداتی که تعدادشان حداقل ده‌ها برابر جمعیت انسان‌ها است ما اصلا به میزان حداقل ۳ هزار میلیارد گلوله مسلح هستیم؟ طبیعتا خیر، می‌توان با آنها مقابله کرد؟ خیر

برای نابودی آن‌ها نیاز به یک حمله بسیار بزرگ هست که چنین چیزی از دست انسان‌ها به کلی خارج هست، پس عامل نجات چیست؟

در نشانه‌های ظهور چند علامت را ذکر کرده اند که یکی از آنها یاجوج و ماجوج و دیگری دخان است، بله دخان!

اتفاقا در قرآن سوره ای است به نام دخان:

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴿١٦﴾

روزی که دست به حمله می‌زنیم همان حمله بزرگ، ما انتقام کشنده‌ایم (۱۶)

"نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى" برای چه چیزی بزرگترین لشکر کشی الهی اتفاق خواهد افتاد؟

این حمله بسیار عظیم خواهد بود اما نه توسط انسان‌ها بلکه توسط فرشتگان الهی که در آن زمان به رهبری امام عصر برای نجات انسان‌ها صورت خواهد گرفت!

ظاهرا حد درگیری به دلیل باز شدن سد محافظ به قدری سخت و دشوار هست که حتی برای پاک‌سازی زمین از لوث آن‌ها، اقوام غیر انسانی جابلقا و جابلسا نیز به کمک ما می‌آیند!

سد ذوالقرنین فقط یک سد ۲ بعدی نیست، بلکه یک سد چند بعدی هم هست ظاهرا این سد فقط دور زمین را در برنگرفته ، بلکه زیر آن را هم تحت پوشش قرار داده است.

این احتمال وجود دارد که با فوران آتشفشان‌ها مواد تشکیل دهند سد محافظ بتدریج با فوران تخلیه شده و بعد بتدریج سد ضعیف شده و آن اتفاق یعنی حمله میلیاردی آنها رقم بخورد!!!

راستی می‌دانستید که از ۶۰ روز قبل تاکنون حدود ۵۰ آتشفشان در جهان فوران کرده‌اند و همچنان خیلی از آنها هم فعال هستند؟📝

📂منبع: رسانه یوسف‌فاطمه📂

▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️

موارد‌پژوهشی: در قرآن کریم در ادامه داستان ذوالقرنین چنین آمده است که او در سفر سوم خود، به تنگه‌ای میان دو کوه رسید و با قومی رو به رو شد که زبان نمی‌دانستند. آن قوم از فتنه و فساد قوم یأجوج و مأجوج به ذوالقرنین شکایت کردند و از وی خواستند که میان آنها سدّی ایجاد کند تا آنها از تهاجم آن قوم در امان باشند. آنها گفتند که حاضرند هزینه این کار را هم پرداخت کنند. ذوالقرنین پیشنهاد ساختن سدّ را پذیرفت ولی کمک مالی آنان را نپذیرفت و گفت: آنچه خدا به من داده است برای من بهتر است و از آنان خواست که با نیروی انسانی به او کمک کنند. او گفت قطعه‌هایی از آهن بیاورند و با آن، میان دو کوه را پر کرد و دستور داد که با کوره‌ها بر آن بدمند. و آنان دمیدند و آهن به طور کامل سرخ شد، سپس به شکاف‌های آن مس گداخته ریختند و چنان سدّ محکمی ایجاد شد که قوم یأجوج و مأجوج نتوانستند از آن عبور کنند. ذوالقرنین شادمان از این موفقیت گفت: این رحمت پروردگار من است. وقتی وعده او فرا رسد، آن سدّ درهم ریخته می‌شود و وعده پروردگار من حق است. (مضمون آیات ۹۳- ۹۸ از سوره کهف)

مورخان و مفسران گفته‌اند، منظور از آن تنگه، تنگه‌ای است که در کوه‌های قفقاز وجود داشت، همان جایی که رشته کوه‌هایی میان دریای خزر و دریای سیاه مانند یک دیوار طبیعی کشیده شده و جنوب و شمال را قطع می‌کند و تنها یک تنگه میان آن وجود دارد که امروز به تنگه داریال معروف است و آن در نزدیکی تفلیس و ماورای قفقاز قرار دارد.

ابوالکلام آزاد که این مطلب را شرح داده، می‌گوید: «اکنون نیز بقایای دیوار آهنی در این نواحی موجود است و مسلماً باید همان سدّ کوروش باشد. گفته می‌شود در سدّ ذوالقرنین آهن زیادی به کار رفته و میان دو کوه قرار دارد. معبر داریال هم میان دو کوه بلند واقع شده و این سدّ نیز که آهن زیادی در آن دیده می‌شود، در همین درّه وجود دارد.»

همچنین وی از منابع ارمنی و گرجی که نزدیک به منطقه‌اند شواهد و قراینی می‌آورد که کوروش در آن جا میان دو کوه سدّی از آهن ساخته است و از قدیم اهالی منطقه به آن جا دروازه آهنین یا «دمیر قاپو» که ترجمه ترکی آن است، می‌گفتند.

البته نباید این سدّ را که در تنگه داریال قرار دارد با سدّی که در منطقه دربند نزدیکی‌های دریای خزر وجود دارد و از سنگ ساخته شده، اشتباه کرد. این منطقه را عرب‌ها باب الابواب و رومی‌ها «کاسپین پورتا» یعنی دروازه خزر می‌نامند و به ظاهر این دیوار در عهد ساسانیان ساخته شده است. مقدسی این دیوار را دیده و چنین توصیف کرده که آن از کوه تا داخل دریای خزر کشیده شده و دارای سه دروازه است و برج‌هایی بالای آن وجود دارد و از قبل از اسلام بوده است.

سدّ در بند در تنگه میان دو کوه قرار نگرفته و طول آن قریب سی مایل است و از ساحل دریای خزر به طرف کوهستان کشیده شده و در آن آهن و مس به کار نرفته است؛ بنابراین نباید آن را سدّ ذوالقرنین دانست. به گفته ابوالکلام آزاد: چون دیواره داریال و دیواره دربند هر دو در یک ناحیه واقعند و فاصله زیادی میان آن دو نیست از این جهت امر بر محققان مشتبه شده است.

به هر حال، شاید بتوان گفت که مورخان تقریباً اتفاق نظر دارند که سدّ یأجوج و مأجوج در شمال ایران و در منطقه قفقاز است و ذوالقرنین آن را برای مهار کردن اقوام وحشی شمال که یأجوج و مأجوج نایمده می‌شدند بنا کرد.

مقدسی درباره‌ی سدّ ذوالقرنین از ابن خردادبه و دیگران، جریان خوابی را نقل می‌کند که الواثق بالله عباسی دید. او شبی در خواب دید که سدّ ذوالقرنین باز شده است. پس از بیدار شدن، محمد بن موسی خوارزمی ستاره‌شناس را با پنجاه نفر به منطقه خزر و ارمنستان فرستاد. آنها همراه با راهنمایان محلی پس از طی مسیر به آن محل رسیدند. آن سدّ را دیدند که از پاره‌های آهن و مس ساخته شده است. مقدسی از زبان محمد بن موسی جزئیات بیشتری از این سدّ نقل می‌کند.

درباره‌ی یأجوج و مأجوج هم سخنان بسیاری گفته شده است. ظاهر این است که آنها اقوامی وحشی بودند که در شمال دریای خزر زندگی می‌کردند و از منطقه قفقاز به سوی آذربایجان و ایران سرازیر می‌شدند و تاخت و تاز، غارتگری و کشتار می‌کردند. این اقوام را یونانیان «سیت» یا «سکا» می‌نامیدند و آنها همان قوم «منگوک» یا «منچوک» یا «منغول» بودند که اصل آنها از مغولستان در شمال شرقی دنیای آن روز بود. به ظاهر این اقوام از سواحل شمالی دریای خزر عبور می‌کردند و از ناحیه قفقاز به سوی ایران سرازیر می‌شدند.

هرودوت می‌گوید: قبیله‌های سیت از بند قفقاز می‌آمدند و آبادی‌های دامنه را به غارت می‌گرفتند.

در عهد عتیق در مواردی از «گوگ» و «مگوگ» نام برده شده که قابل تطبیق با یأجوج و مأجوج است. در سفر حزقیال در جایی چنین آمده: «ای پسر انسان، نظر خود را بر «جوج» که از زمین «مأجوج» و رییس روش، ماشک و توبال است بدار و بر او نبوّت نما و بگو خداوند یهود چنین می‌فرماید اینکه من ای جوج رییس روش، ماشک و توبال و مخالف تو هستم.» و در جای دیگر هجوم قوم جوج را از شمال با لشکری عظیم پیشگویی می‌کند و این قوم را از سوی خداوند تهدید می‌کند.

در عهد جدید نیز نام جوج و مأجوج آمده و آنها را قومی معرفی کرده که عدد آنان چون ریگ دریاست و شیطان آنان را گمراه کرده و آماده جنگ ساخته است.

با توجه به این که در عهد عتیق و جدید نام گوگ و مگوگ در نسخه عبری و جوج و مأجوج در ترجمه فارسی آمده است و آنها قومی شرور معرفی شده‌اند، نباید تردید کرد که دو کلمه یأجوج و مأجوج که در قرآن آمده ریشه عبری دارند و درست کردن اشتقاق عربی برای آنها صحیح نیست و این که برخی این کلمه را از «اجّ النار» به معنای شعله‌ور شدن آتش مشتق دانسته‌اند، نظر نادرستی است.

شباهت روشنی میان واژه مگوگ یا مأجوج با واژه مغول وجود دارد و نیز اشاره به این که این قوم از شمال سرازیر می‌شدند و پُر جمعیت بودند تا حدود زیادی سخن کسانی را که این قوم را همان مغول می‌دانند تقویت می‌کند. در تاریخ هم بارها قوم مغول به سرزمین‌های همسایه و حتی سرزمین‌های دور هجوم برده‌اند و تهاجم و تاخت و تاز در خوی آنهاست.

چنین می‌نُماید که قوم مغول از سرزمین اصلی خود که در شمال شرقی دریای خزر است گاهی به چین و شبه‌قاره هند هجوم می‌بردند و گاهی هم از دو طرف دریای خزر به ماوراء النهر، آذربایجان و ارمنستان حمله می‌کردند. دیوار چین در شرق و سدّ ذوالقرنین در غرب برای مهار کردن آنها ساخته شده است.

مطلبی که در این جا باقی می‌ماند و تأمل بیشتری را می‌طلبد، این است که در آیه آخر از آیات مربوط به ذوالقرنین از زبان او سخنی نقل شده که از آن چنین بر می‌آید که این سدّ تا قیامت که روز وعده الهی است پابرجا خواهد بود و در آن هنگام درهم کوبیده خواهد شد و یأجوج و مأجوج تا قیامت با این سدّ مهار شده‌اند. همچنین در آیه دیگری از قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

(حَتَّی إِذَا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ * وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِیَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا ...)؛ (انبیاء، آیه ۹۶ و ۹۷) «تا وقتی که یأجوج و مأجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندی به شتاب بیرون آیند و آن وعده راست (رستاخیز) نزدیک شود. پس ناگهان دیدگان کافران خیره شود».

از این آیه چنین فهمیده‌اند که یأجوج و مأجوج تا نزدیکی روز قیامت بسته شده‌اند و در آن هنگام باز خواهند شد و از هر سوی سرازیر خواهند شد.

حال این سؤال پیش می‌آید که اکنون همه جای کره زمین شناخته شده است و به وسیله زمین و هوا همه جا با هم ارتباط دارند و ما جایی را سراغ نداریم که جمعیت انبوهی در پشت یک سدّ آهنی محصور شده باشند و نتوانند از آن جا بیرون آیند.

الواثق بالله در خواب دید که سدی که ذوالقرنین میان ما و یاجوج و مأجوج بنا نهاده، شکاف برداشته است، کسی را خواست تا به آن موضع رفته و از وضع آن خبر گیرد، لذا أشناس گفت: کسی در این جمع از سلام ترجمان که به سی زبان تکلم می‌کند شایسته‌تر نیست، گفت: واثق مرا خواست و فرمود تا از آن موضع بازدید کرده، خبر آن را برایش بیاورم. پنجاه تن از مردان جوان قوی هیکل را همراهم کرد و پنج هزار دینار داد و دیه‌ام را به مقدار ده هزار درهم پرداخت کرد. همچنین دستور داد تا به هر یك از آن پنجاه تن با هزار درهم و آذوقه یك سال را پرداخت نمایند و امر کرد که برای مردان لباده‌هائی آماده کنند و پوستین‌هائی بر تنشان بپوشانند، و برای آنان لباسهائی از پوست خز و زینهای چوبین فراهم ساختند و دویست قاطر برای حمل آذوقه و آب همراهان گسیل داشتند. از سرمن‌رأی با نامه‌ای از واثق بالله خطاب به اسحاق بن اسماعیل والی ارمنستان که مرکزش تفلیس است، حرکت کردیم، در این نامه وی را به مساعدت ما فراخوانده بود. اسحاق به صاحب السریر سفارش کرد و صاحب السریر به پادشاه لان نامه نوشت تا ما را یاری کند؛ و شاه لان به فیلان شاه سفارش نوشت، و فیلان شاه به طرخان شاه خزر نوشت و ما یك روز و یك شب نزد شاه خزر ماندیم، تا آنکه پنج تن راهنما را همراهمان ساخت. با آنان بیست و شش روز راه سپردیم تا به سرزمین سیاه و بدبویی درآمدیم، از پیش با خود سرکه داشتیم که آن را بو می‌کردیم تا از بوی بدی که در آن سرزمین بود، آزرده نشویم. در آنجا ده روز راه پیمودیم تا به شهرهای ویرانی رسیدیم و سپس بیست روز راه پیمودیم. از اوضاع آن شهرها پرس‌وجو کردیم، به ما خبر دادند که شهرها محل آمد و رفت یأجوج و مأجوج بوده و توسط آنان ویران گشته است.

سپس به دژهائی در نزدیکی کوه که در بخشهائی از آن سد قرار دارد رسیدیم. اهل دژها به عربی و فارسی سخن می‌گفتند، و مسلمان بوده، قرآن می‌خواندند و دارای مکتب‌خانه و مسجد بودند. از مبدأ ما پرسیدند، به آنان خبر دادیم که سفیران امیر مؤمنان هستیم، با شگفتگی به ما نظر کرده، پرسیدند:

امیر مؤمنان! گفتیم: آری! گفتند: پیر است یا جوان. گفتیم: جوان است! بر شگفتی ایشان افزوده شد و پرسیدند: کجاست! پاسخ دادیم که در عراق و در شهری که به آن سرمن‌رأی گویند! گفتند: ما هرگز این را نشنیده‌ایم. میان هر یك از آن دژها یك یا دو فرسخ و اندی کمتر یا بیشتر فاصله بود. سپس به شهری رسیدیم که به آن ایکه گویند و مساحتش ده فرسخ و دارای درهای آهنین بود که از بالا باز می‌شدند و در داخل شهر کشت‌زارها و آسیاب‌های سنگی یافت می‌شد و این همان شهری است که ذوالقرنین با نیروهایش در آن مستقر بود و فاصله‌اش تا سد سه روز راه و در فاصله میان آن تا سد دژها و روستاهای بسیاری قرار داشت تا آنکه روز سوم به سد رسیدیم که کوهی دایره‌وار بود. گفته‌اند که یاجوج و مأجوج دو صنف بودند؛ یأجوج بلندتر از مأجوج و هر کدام از آنان بین یك ذراع تا یك ذراع و نیم کمتر و یا بیشتر بود. سپس به کوهی بلند رسیدیم که بر آن دژی قرار داشت و سدی که ذوالقرنبین در گودالی میان دو کوه بنا کرده بود؛ پهنایش دویست ذراع و بر سر راهی قرار داشت که از خارج و به اطراف زمین متفرق می‌شوند، لذا بن آن را به اندازه سی ذراع به پائین حفر کرده و آن را با آهن و برنز پر کرده بودند تا به سطح زمین برسند، آنگاه دو بازو به موازات کوه از دو سوی گودال کشانده بودند

که هر بازو بیست و پنج ذراع و ضخامتی معادل پنجاه ذراع داشت، ظاهرا از زیر آن ده ذراع خارج از در، و تمام آن از خشتهای آهنین با پوششی از برنز ساخته شده بود؛ اندازه هر خشت یك ذراع و نیم در ضخامت چهار انگشت. و چنگك آهنین در دو طرف بازوان به طول صد و بیست ذراع که بر دو بازو قرار داشت، هر کدام به اندازه ده ذراع و در عرض پنج ذراع و بالای چنگك؛ بنای آن با خشت آهنین و برنز تا بالای کوه و ارتفاع آن تا جایی که چشم کار می‌کرد؛ و بنای بالای چنگك در حدود شصت ذراع بود. و بر سر سد، کنگره‌های آهنینی تعبیه شده بود که در اطراف هر کنگره دو شاخ قرار داشت و هر کدام به سوی دیگری متمایل بود؛ طول هر کنگره پنج ذراع در عرض چهار ذراع و بر آن دیوار هفتاد و سه کنگره وجود داشت و در آهنین دو لنگه‌ای آویزان بود؛ عرض هر لنگه پنجاه ذراع در ارتفاع پنجاه و هفت ذراع و ضخامت آن پنج ذراع، و استواری آن در لولایی به اندازه چنگك است. از در و از کوه بادی نمی‌وزید، گوئی این گونه خلق شده و بر در، قفلی قرار داشت که طول آن به هفت ذراع و قطر آن به یك بازو می‌رسید و قفل را دو مرد نمی‌توانستند برگیرند؛ و ارتفاع قفل از زمین بیست و پنج ذراع و بر روی قفل کلونی به اندازه پنج ذراع قرار داشت، بر آن کلیدی آویزان بود که طول آن به یك ذراع و نیم می‌رسید و دارای دوازده دندانه بود و هر دندانه به اندازه دسته هاونگ، و قطر کلید چهار وجب بود و به زنجیری آویخته و آن زنجیر به در لحیم شده بود؛ طول آن هشت ذراع و قطرش چهار وجب؛ و حلقه‌ای که در آن زنجیر قرار داشت، همچون حلقه منجنیق بود و پاشنه در، ده ذراع در طول صد ذراع عرض داشت، آنچه زیر دو بازوان و ظاهر آن بود به پنج ذراع می‌رسید؛ و این ذراعها تماما ذراعهای سیاه باشد؛

با در دو دژ وجود داشت که هر کدام از آنها دویست ذراع در صد ذراع بود و بر این دو دژ دو درخت دیده می‌شد و میان آن دو چشمه آب شیرینی روان بود؛ در یکی از دو دژ ابزارهای بنایی، که سد با آن ساخته شده بود و دیگهای آهنین و بشقابهای آهنین که بر روی هر دیگ‌دان (سه پایه) چهار دیگ، همچون دیگ‌های صابون قرار داشت؛ و در آنجا باقیمانده خشت‌های آهنی که از شدت زنگ به هم چسبیده بودند، قرار داشت.

رئیس آن دژها هر روز دوشنبه و پنجشنبه سوار می‌شد و ایشان همانگونه که خلافت به ارث می‌رسد، آن درها را به ارث می‌بردند؛ وی سواره می‌آمد و سه مرد همراه او که هر کدام آهنی حلقه‌وار بر گردن داشتند و کنار در نردبانی قرار داشت و او به بالاترین پله نردبان می‌رفت؛ در آغاز روز به قفل ضربه‌ای وارد می‌کردند، از آن سر و صدایی به گوش می‌رسید، همچون سر و صدای کندوی زنبورها، پس از آن ساکت شده تا هنگام ظهر که ضربه دیگری می‌نواختند و با دقت به صدای آن گوش می‌سپردند و صدای آن در نوبت دوم بیشتر از بار اول بود. پس دوباره خاموش می‌شدند تا هنگام عصر که یك ضربه دیگر می‌زدند، این بار ضجه و ناله می‌زدند، تا هنگام غروب آفتاب می‌نشستند و بعد می‌رفتند. منظور از ضربه زدن به قفل آن بود تا کسانی که پشت در قرار داشتند بر وجود پاسداران و حافظان آن در آگاهی یابند و بدانند که هستند نگاهبانی که از خدشه وارد شدن بر در مانع می‌شوند؛ و در نزدیکی این موضع دژی بزرگ وجود داشت که ده فرسخ بود و مساحتش به صد فرسخ می‌رسید. سلام گفت: لذا از اهل دژ که همراه من بودند، سؤال کردم آیا تاکنون زیانی به این در وارد شده است؟

گفتند: هیچ خدشه‌ای بر آن وارد نیست، مگر این شکاف، و شکاف همچون نخ باریکی بود؛ گفتم: از آن برای در خطری باشد؟ گفتند: خیر، این در ضخامتش پنج ذراع به ذراع اسکندر است، که هر ذراع و نیم سیاه به اندازه یك ذراع اسکندر است؛ گفت: به در نزدیك شدم و با تیغی محل شکاف را تراشیدم، به اندازه یك درهم تراشه آهن یا بیشتر در دستمال ریختم تا به واثق بالله نشان دهم؛ و بر لنگه در راست، در بالای آن با آهن به زبان اول باب الیمن نوشته بود، «اگر وعده پروردگارم فرا رسد، آن را به ویرانه‌ای تبدیل کند و وعده پروردگارم حق است».

بر این بنا نظر کردم، اکثر نوشته‌ها با خطی زرد از مس و خطی سیاه از آهن نوشته شده بود؛ و در کوه موضعی قرار داشت که درها را در آنجا قالب می‌ریختند و موضع دیگری که دیگ‌ها قرار داشت و در آن‌ها برنزهای مذاب را مخلوط می‌کردند و موضعی که در آن سرب و برنز را ذوب می‌کردند، و دیگ‌هائی شبیه به دیگ مسی و هر دیگ دارای سه حلقه که در آن زنجیرها و قلاب‌هائی بود که با آن برنز را از بالای دیوار به درون دیگ می‌فرستادند؛ از آنان پرسیدم که آیا کسی از یأجوج و مأجوج را دیده‌اید، گفتند که نوبتی عده‌ای را بالای کوه دیدند و باد سیاه رنگی وزیدن گرفت و آنها را از بالا به پائین انداخت و اندازه هر مرد به اندازه یك وجب و نیم دیده می‌شد؛ و کوه از بیرون نه دامنه‌ای داشت و نه بر آن درخت و کشتزار و رستنی یافت می‌شد و نه چیزی دیگر، و آن کوه مسطح و قائم و هموار و سفید بود.

هنگامی که بازگشتیم دلیلان ما را به سوی ناحیه خراسان رهنمون شدند که پادشاه آن به نام لب بود؛ سپس از آن موضع خارج شده به موضع پادشاهی موسوم به طبانوین که صاحب خراج بود رفته، در آنجا چند روزی ماندیم، از آن موضع خارج شده و پس از هشت ماه به سمرقند درآمدیم، به اسبیشاب رسیده، از رود بلخ گذشتیم، سپس به شرویسنه و بخارا و ترمذ رفتیم، آنگاه به نیشابور رسیدیم؛ و از مردانی که با ما بودند گروهی مردند و گروهی از آنان که جان به در بردند بیمار شدند؛ بیست و دو مرد بودند. کسانی که مردند با پیراهنهایشان دفن شدند و هر کس بیمار شد، وی را در برخی از روستاها رها کردیم. در بازگشت نیز چهارده تن مردند، لذا وقتی به نیشابور وارد شدیم، مجموعا چهارده نفر بودیم. اصحاب دژها به حد کفایت آذوقه و دیگر ما یحتاج را در اختیارمان قرار داده بودند؛ آنگاه نزد عبد اللّٰه بن طاهر رفتیم که هشت هزار دینار به من بخشید و به هر مردی که با من بود پانصد درهم، و به سواران پنج درهم و به پیادگان سه درهم، برای هر روز تاری؛ و از قاطرهای که همراهان بود، تنها بیست و سه رأس سالم ماندند؛ تا به سرمن‌رأی وارد شدیم. بر واثق وارد شده، به شرح ماجرا پرداختم و آهنی که از در تراشیده بودم به او نشان دادم؛ خدا را سپاس گفت و امر کرد تا خیرات و صدقات دهند و به هر مردی از مردان که همراهم بودند، هزار دینار بخشید؛ مدت زمانی که به سد رفته و رسیده بودیم شانزده ماه و بازگشتمان دوازده ماه و چند روز طول کشیده بود. سلام ترجمان تمام این خبرها را برایم گفت و از کتابی که برای واثق بالله نوشته بود، بر من دیکته کرد.

جمله مفسرین تا آن‌جا که فقیر دیده‌ام مغرب الشمس را غربی‌ترین نقطه عالم و مشرق الشمس را شرقی‌ترین نقطه عالم در نظر گرفته‌اند.

زیرا ما به عنوان ناظر زمینی می‌بینیم که خورشید هر روز از سمت مشرق طلوع می‌نماید و در جهت مغرب غروب می‌نماید.

اما این‌جا باید پرسید که اساساً در فلکیات کروی چه هیئت قدیم بطلمیوسی (زمین کروی و ثابت) و چه فلکیات جدید کوپرنیکی (خورشید مرکزی) غربی‌ترین و شرقی‌ترین نقطه عالم کجاست؟

در پاسخ شاید گفته شود که منظور حق تبارک تعالی از مغرب الشمس غربی‌ترین نقطه عالم در نزد قدما یعنی جزایر خالدات در غرب آفریقا در اقیانوس اطلس است و منظور از مطلع الشمس شرقی‌ترین نقطه عالم در نزد قدما است که با کشور آفتاب تابان ژاپن تطابق دارد! این پاسخ تا حدی معقول به نظر می‌رسد اما اشکال مهم آن این است که با اسناد تاریخ بشر مطابقت ندارد. یعنی تاریخ بشر پس از طوفان بزرگ بر اساس اسناد گواهی نمی‌دهد که پادشاهی به سر حد جزایر خالدات در غرب دست یافته باشد و در آن‌جا با مردمی مبارزه نموده باشد و عده‌ای را عذاب نموده باشد! و سپس توانسته باشد تا حدود کشور ژاپن سفر نماید. حتی حکومت افسانه‌ای سلیمان نبی حشمت الله بنا بر احادیث معصومین تا حدود اصطخر در فارس ایران بوده است و وی در احادیث حداکثر تا کابل در افغانستان حضور می‌یافته است. پس ماجرا چیست؟

ماجرا بر اساس اسناد میان رودانی بسیار ساده و شگفت انگیز است.

در کتیبه‌های باقی مانده از تمدن‌های سومر و اکد در بیش از چهار هزار سال پیش و کتیبه‌های مربوط به دوره تمدن بابل و آشور در بازه چهار هزار الی ۲۵۰۰ سال پیش ما به کرّات دو واژه دریای بالا یا دریای غروب خورشید (مغرب الشمس) و دریای پایین یا دریای طلوع خورشید (مطلع الشمس) را ملاحظه می‌نماییم.

یعنی در نظر مردمان تمدن‌های هلال حاصل خیز میان رودان دریایی در بالای میان رودان بوده که دریای غروب خورشید می‌باشد و دریایی در جنوب قرار داشته که دریای طلوع خورشید می‌باشد. جمله محققین دریای طلوع خورشید یا دریای پایین را خلیج فارس و دریای عمان می‌دانند. امّا بر سر دریای بالا یا دریای غروب خورشید اندکی اختلاف وجود دارد. اکثر محققین توافق دارند که دریای بالا یا دریای غروب خورشید دریای مدیترانه است منتهی با این توضیح که چون دریای سیاه از طریق دریای مرمره و دریای اژه به دریای مدیترانه متصل است. این چهار دریا یکی بوده است.

عده‌ای از محققین نظیر دکتر جهانشاه درخشانی در کتاب دانشنامه کاشان دریای بالا را دریای کاسپین می‌دانند. هم‌چنین عده‌ای دیگر از محققین دریاچه چیچست (ارومیه) و حتی دریاچه وان در ترکیه امروزی را دریای بالا یا دریای غروب آفتاب می‌دانند.

نکته: فقیر نیز به مانند اکثر محققین دریای پایین را خلیج فارس و دریای بالا را دریای سیاه تا مدیترانه می‌دانم.

اما حال به چند نمونه از اسناد تاریخی میان رودانی که در آن به دریای غروب خورشید در بالا و دریای طلوع خورشید در پایین اشاره شده است توجه فرمایید:

{آخرین راه بزرگ تجاری میان عراق باستان و دیگر نقاط جهان از راه خلیج فارس بود که آن را «دریای سفلی» یا «دریای خورشید طالع» می‌نامیدند. از صدر اسلام تا کنون، خلیج فارس «شش» تنفسی عراق و دریچه‌ای کاملاً گشوده به سمت هندوستان و خاور دور بوده است؛

اما هنوز نتوانسته ایم به اهمیت این خلیج در اقتصاد عراق در دوران باستان پی ببریم. روابط میان بین النهرین و هندوستان از دورانهای نخستین تاریخی به اثبات رسیده است. با این حال، در مورد مسیر این ارتباط (از طریق دریا یا راه‌های زمینی) هیچ دلیل و مدرک قطعی در دست نیست. ...} (کتاب تاریخ تمدن بین النهرین یوسف مجیدزاده جلد اول صفحه ۸)

{پس از لاگاش، لوگل زگ سی (پادشاه سومر) اوروک را به تصرف درآورد و خود را شاه آن‌جا خواند. او سپس اقدام به تسخیر بقیهٔ سومر کرد و ظاهراً هم موفق شد. او در واقع با ظرفی که در نیپور به انلیل اهدا کرد مدعی پیروزیهایی شد که تمامی بین النهرین به انضمام سوریه را در بر می‌گیرد: «هنگامی که انلیل، شاه همهٔ سرزمین‌های پادشاهی، به او فرمانروایی بر ملت (سومر) را داد، دیدگان ملت را به سوی او جلب کرد، همهٔ سرزمین‌های پادشاهی را به خدمت او گماشت، و (همگان) را بر آن داشت از جایی که خورشید بر می‌خیزد و تا جایی که خورشید می‌نشیند مطیع او باشند؛ آن‌گاه او (همه را) از دریای سفلی (خلیج فارس) (در طول) دجله و فرات تا دریای علیا (مدیترانه) به اطاعت واداشت. از جایی که خورشید بر می‌خیزد تا جایی که خورشید می‌نشیند، انلیل به هیچ کس اجازهٔ مخالفت با او نداد و همهٔ سرزمین‌های پادشاهی (همچون گاو) در چراگاه زیر پای او افتادند. ملت (سومریها) تحت (فرمانروایی) او (مزارع خود را) در شادمانی آبیاری می‌کنند، و همهٔ شاهان وابسته و حکام تمام سرزمین‌های مستقل در برابر عدالتخانهٔ او در اوروک سر تعظیم فرود می‌آورند.»}

در نظام افلاک بطلمیوسی که تا ابتدای قرن بیستم در جهان اسلام غلبه داشته است. زمین کروی و ثابت است و خورشید در فلک چهارم در حال گردش است. و این فلک اثیری است. طبیعی است که خورشید در چنین نظامی در جایی غروب نمی‌نماید. اما چون به کنار دریا می‌رویم هنگام غروب به عنوان ناظر زمینی می‌بینیم که قرص خورشید علی الظاهر در دریا غروب می‌نماید. و همانگونه که در حدیث ملاحظه نمودید فرشتگانی این قرص را با زنجیر به درون آب می‌کشند! این‌جا سوالی پیش می‌آید. آیا قرص خورشید که ما آن را در آسمان می‌بینیم با خود خورشید یکی است؟

آیا ممکن است قرص خورشید انعکاسی از خورشید حقیقی باشد که از مجرای عالم اثیری رد شده است (در واقع از فیلترینگ عالم اثیری رد شده است) و ما آن را می‌بینیم. عالم اثیر را که هستی افلاک را تشکیل می‌دهد دارای آینه‌های متعدد فرض نمایید که در هر نقطه از زمین مادی ما تصویر خورشید و حتی کواکب را در شب منعکس می‌نماید. فرقی نمی‌کند شما به چه نوع کیهان شناسی قائل باشید در کیهان شناسی مدرن نیز با فرض پذیرفتن عالم اثیری می‌توان قائل به این مسئله شد که قرص خورشید در عین آن‌که انطباق کامل با حقیقت خورشید دارد اما از مجلای عالم اثیر می‌گذرد و عین خورشید نیست.

در چنین جهان بینی‌ای هر چند که یک نظریه ذوقی باشد می‌توان حقایق دینی و حتی وجود اسطوره را تعریف نمود. در چنین نگرشی بدون آن‌که تغییری در گردش زمین به دور خورشید در فلکیات جدید و یا گردش خورشید بر بالای زمین بر اساس فلکیات قدیم پیش بیاید.

قرص خورشید می‌تواند در سرزمینی به مانند مصر در دوران حضرت موسی کلیم اللّه سه روز طلوع ننماید در حالی که در سایر نقاط جهان روز و شب روال عادی خویش را داشته باشد. و تغییری در گردش افلاک نیز ایجاد نشود. در چنین شرایطی می‌تواند برای حضرت سلیمان نبی حشمت اللّه و از آن مهمتر برای حضرت اسداللّٰه الغالب امام العوالم امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به دعای رسول اللّه صلوات اللّٰه علیه رد الشمس رخ دهد بی‌آن‌که در نظام افلاک تغییر و خللی ایجاد شود.

ادامه نکته: باید دقت داشت که در این نظریه این قابلیت برای حق تبارک تعالی وجود دارد که بدون تصرف در گردش افلاک روز و شب و طلوع نمودن خورشید یا طلوع ننمودنش را در هر نقطه از زمین مادی ما کنترل نماید. در واقع آن‌چه که فقیر بدان قائل هستم اندکی با نظر پیشینیان تفاوت دارد.

در نظام فلکیات قدیم قائل به وجود زمین کره و سپس آب کره و سپس هوا کره و سپس کره نار یا آتش بودند. و سپس بالای این کره در نظر پیشینیان فلک قمر قرار داشت و بالای فلک قمر فلک عطارد قرار داشت و این نظام فلکی تا فلک ثوابت (فلک هشتم) و سپس فلک الافلاک (فلک نهم) ادامه می‌یافت. از فلک قمر به بالا در نظر قدما از اثیر تشکیل شده است.

ذوالقرنین با سعی و تلاش و جهاد فتوحات خود را گسترش داد تا به سرزمینی بین دوکوه سر به فلک کشیده رسید.در این سرزمین مردمی در آسایش زندگی میکردندکه زبان تکلم آن‌ها مفهوم نبود.

در جوار آنان قومی وحشی و ستمگر میزیستند.این قوم وحشی و متجاوز و در عین حال گمراه کننده کسی نبودند جز قوم یاجوج و ماجوج.

مردم چون دریافتند که ذوالقرنین پادشاهی نیرومند و مقتدر است و حدود سلطنت او گسترده و سپاهیانش فراوانند به او پناه بردند و از وی خواستند تا بین آن‌ها و یاجوج و ماجوج سدی بنا کند و سرزمین ایشان را از یکدیگر جدا سازد و از تجاوز و تعدی ایشان جلوگیری نمایدزیرا یاجوج و ماجوج اقوامی بودند که ظلم و ستم با طینت و سرشت آنان آمیخته شده و شمشیر و نصیحت قادر به تسلیم کردن آنان نبود.سپس آن قوم در ادامه‌ی خواهش خود گفتند: حاضریم برای بنای سد تو را یاری دهیم و هزینه آن را در اختیار تو بگذاریم.

ذوالقرنین که خدا ذات او را با نیکی سرشته و خلقت وی را با خیر آمیخته بود و گنجهای زمین و منافع آن را در اختیار وی قرار داده بود خواهش آنان را پذیرفت و اموال آنان را نیز بازگرداند و گفت:((آنچه خدا به من عطا فرموده بهتر است)). سپس از آنان خواست تا به وی کمک کنند و در عمل سد سازی کمک نمایند تا کا را شروع نماید.

مردم برای ذوالقرنین مقدار زیادی آهن و مس و چوب و ذغال آماده ساختند ذوالقرنین قطعه‌های آهن را در بین دو کو میگذاشت و اطراف آن را ذغال و چوب می نهاد آنگاه آتش را روشن میکرد و مس ذوب شده را در مفاصل و منافذ آن جاری میساخت و بدین طریق سد بزرگ و محکمی بین دو کوه بوجود آوردند تا یاجوج و ماجوج نتوانند از آن بالا روند و یا از آن عبور کنند و بدین طریق خداوند قومی را که گرفتار ظلم و ستم بودند را آسایش و راحتی بخشید و از شر یاجوج و ماجوج رهانید.

ذوالقرنین چون دید سد محکم و بزرگی ساخته از صمیم قلب گفت:

((این از لطف و رحمت خدای من است و هرگاه و عده‌ی پروردگار من فرا رسد این سد را با زمین یکسان خواهد ساخت و البته وعده‌ی پروردگار من حق است)) سوره‌ی کهف آیه‌ی ۹۸

اما اینکه یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند نیاز به بحثی بسیار طولانی دارد.

یاجوج و ماجوج از نسل چه کسی بودند؟

در روایات آمده است که بعد از حادثه‌ی طوفان نوح علیه السلام بر وی سه فرزند باقی ماند: سام حام و یافث

از سام اعراب و عجم‌ها متولد گشت که اکثر پیغمبران از آن دسته بودند. همه سفید روی و نیکخوی عالم و دانشمند و با فضیلت بودند. وسط زمین از آن او بود که عبارت است از بیت المقدس-نیل-فرات-دجله و سیحون و جیحون.

از حام همه سیاه پوست بیرون آمدند.گبشیان-زنگیان و هندیان که اکثرآ کافر و ظالم شدند. علت آن را گفته اند که نوح به پیروانش فرمود که در کشتی با همسران خود جماع نکنند حام نافرمانی کرد نطفه اش را گردانید و سیاه شد و قسمت غربی نیل و ماورای سیحون از آن او بود.

از یافث ترک و سقلابی و یاجوج و ماجوج به عمل آمدند که بیشتر اهل چین و ژاپن و ترک میباشند. ماورای تیسفون تا مجرای صیام از آن او بود.

گویند که آنان(یاجوج و ماجوج) همه روزه در حال کندن دیوار و سدی که توسط ذوالقرنین ساخته شد میباشند و چون کمی از آن میماند تا به اتمام برسد خسته میشوند و میگویند: بیایید شب را استراحت کنیم و بعد فردا کار را ازپیش گیریم. چون صبح میشود میبینند که آن سد به قدرت خداوند دوباره سالم شده, پس آنان دوباره آغاز به کار میکنند و این به همین منوال پیش میرود تا در آخرالزمان فرزندی از آنان متولد میشود که چون شروع به کندن منیماید و شب فرا میرسد میگوید: برای امروز کافی است باشد فردا انشا اللّٰه دوباره شروع به کار میکنیم.

چون روز بعد فرا رسد میبینند که سد به همان وضع دیروز باقی مانده و آنگاه به بیرون خروج میکنند و خرابی زیادی را به بار میاورند... و این یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است.

به ترجمه‌ی آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف:

و (محمد) تو را از ذوالقرنین می پرسند، بگو: اینک از وی خبری و سخنی بر شما می خوانم. ما او را در زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب (رسیدن به) هر چیزی را در اختیارش نهادیم. او نیز از این اسباب بهره برد. تا به غروبگاه آفتاب رسید. در آن‌جا احساس کرد که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می رود و در آن‌جا قومی را یافت. گفتیم‌ای ذوالقرنین آن‌ها را مجازات می کنی و یا روش نیکی در مورد آن‌ها اتخاد می کنی؟ گفت: آنکس را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش باز می گردد و خدا او را مجازاتی شدیدتر خواهد کرد. و کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام داد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت و ما نیز بر او آسان می گیریم. سپس بار دیگر از اسبابی که در اختیارش گذاشتیم بهره گرفت تا به خاستگاه خورشید رسید.

در آن‌جا دید که خورشید بر مردمی طلوع می کند که در برابر تابش آفتاب پوششی برای آن‌ها قرار نداده بودیم. آری اینچنین بود و ما از امکاناتی که نزد ذوالقرنین بود آگاهی داشتیم. باز اسبابیی که در اختیار داشت را استفاده کرد و همچنان به راه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید و در کنار آن دو کوه مردمی را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند. او را گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می کنند، آیا ممکن است ما پاداشی برای تو قرار دهیم و تو میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟ ذوالقرنین گفت: آنچه که پروردگارم در اختیار من گذارده از پیشنهاد شما بهتر است. مرا با نیرو بدنی خود یاری دهید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی بسازم. قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید و آن‌ها را روی هم بچینید تا زمانی که میان دو کوه پوشانده شود. آتش بیافروزید و در آن بدمید. آن‌ها دمیدند تا قطعات آهن سرخ و گداخته شد، سپس گفت: اکنون مس مذاب بیاورید تا به روی آن بریزیم. سرانجام سد قدرتمندی ساخت که قوم یاجوج و ماجوج قادر نبودند از آن بالا روند یا در آن رخنه کنند.

شاید شما هم تا به حال در فیلم‌ها رمان‌ها داستان‌ها کارتون‌ها و... چیزی در مورد اکسیر جوانی و یا آب حیات شنیده باشید؟

ولی به هر حال موضوع امروز در مورد چشمه‌ای به نام چشمه‌ی آب حیات یا (عین الحیاه) می‌باشد.

قبل از آنکه وارد بحث در این مورد شویم شما ابتدا باید با شخصی به نام ((ذوالقرنین)) آشنا شوید.

ذوالقرنین کیست؟

در حوادیث و تفاسیر کتب تاریخ از جمله محمد بن جریر طبری و همچنین در کتب آسمانی از جمله تورات و قرآن نام ذوالقرنین برده شده اما این که این ذوالقرنین که و چه کاره بوده مورد بحث دانشمندان و محققان اسلامی و همچنین روحانیون میباشد.

دسته‌ای او را از اولاد فرشته گان میدانند بعضی او را حکیم میشناسند برخی وی را پادشاه روی تمام زمین دانسته اند گروهی او را پیغمبر مرسل و گروهی دیگر وی را پیغمبری که وی را سلطنت بخشیده اند میشناسند مانند سلیمان پیغمبر.

این طور که از این گونه تفاسیر میشود فهمید آنست که وی شخصی بسیار قدرتمند بوده و خداوند زمین را تحت اختیار او قرار داد. وی با جنگ و جهاد به کشور گشایی می پرداخت کوهها و دشتها را زیر پا میگذاشت از گرما و سرما نمی هراسید و هموار و ناهموار برای او تفاوتی نداشت چرا که خداوند متعال وی را بر زمین مسلط و ابرها دشتها و کوهها و همچنین اطاعت سربازان را نصیب او کرده بود و مشیت خدا بر این قرار گرفته بود که او را به پیروزیهای با ارزش و فتوحات بی‌نظیری برساند.

اما باید دید که نظر پیشوایان اسلام در این مورد چه گونه بوده است؟ از امام جعفر صادق پرسیدند که:

آیا ذوالقرنین پیغمبر بود یا پادشاه؟ ایشان فرمودند: او نه پیغمبر بوده است و نه پادشاه بلکه بنده‌ای از بنده‌گان خدا بود که برای خدا کار میکرد خداوند هم تمام وسایل را در اختیار او گذاشته تا بر زمین حکم رانی و بندگان را به راه راست هدایت کند.

در روایات آمده است که او را از حال فرشته خبر دادند که زندگی جاودان دارد. ذوالقرنین از فرشته‌ای پرسید: شرایط زندگی ابدی چیست؟ گفت: خداوند آب حیاتی آفریده که هر کس از آن بیاشامد زندگی ابدی خواهد داشت و تا روزی که نفخه صور دمیده شود زنده خواهد بود. پرسید: آن چشمه‌ی حیات کجاست؟ گفت در ظلمات پرسید ظلمات کجاست؟ جواب داد: که در مشرف و در روی زمین است وهیچ کس جز خدای تبارک و تعالی و هر آن که او بخواهد از مکان دقیق آن چشمه با خبر نیست و حتی من که از نزدیکان و مقربان درگاه الهی هستم از مکان اصلی آن بی‌خبر هستم این بگفت و از دیده‌ی او غایب گردید.

(دوستان عزیز دقت داشته باشید که گفته شد چشمه‌ی آب حیات فقط در زمین موجود است اگر خوب دقت کنید متوجه چیز عجیبی میشوید و آن اینکه این جمله نشان دهنده آنست که در کهکشانها و کرات دیگر آسمانی نیز حیات وجود دارد ولی خداوند تبارک و تعالی آن را در کره‌ی زمین و در اختیار برترین موجودش یعنی انسان قرار داده است این حرف را میتوان از تاکید آن فرشته بر زمین فهمید و این که وقتی ذوالقرنین فهمید که چشمه‌ی آب حیات در زمین قرار دارد بسیار خوشحال گردید)

ذوالقرنین با شنیدن این جمله بسیار خوشحال گردید و در صدد پیدا کردن آن بر آمد. وی تمام علماء و فقهای آن زمان را جمع کرد تا از آب حیات سراغ گیرد چون آن مجلس تشکیل گردید گفت: ای مردم خردمند و آگاه آیا شما از کتابهای پیغمبران و اخبار کهنه و دانشمندان خبری دارید که چشمه‌ی حیات خدا در کجای زمین است؟

صحبت‌ها شد جوابهای مثبت و منفی بسیار داده شد. جوانی در گوشه‌ای نشسته و سخن نمی گفت او از فرزندان یکی از اوصیای پیغمبران بود. ذوالفرنین از مذاکرات آن‌ها چیزی نفمید از این جوان پرسید: آیا تو اطلاعی داری؟ گفت ای پادشاه علم این موضوع نزد من است. او شاد شد و از تخت پایین آمده و آن جوان را نزد خود نشانید و با او تفقدی کرد و سر تا پا گوش شد تا به حرف‌های او گوش نماید. آن جوان گفت: من درصحیفه‌ی آدم که از آسمان بر او نازل شد مطالبی خوانده‌ام که منظور تو در آنست. روزی که اسماء همه چیز به آدم تعلیم و نام و نشانی تمام چشمه‌ها و درختان مانند سایر چیزها در صحیفه آدم نوشته شد به او دادند و من در آن صحیفه خوانده‌ام که چشمه‌ای خداوند در زمین خلق فرمود که آن را آب زندگی ((عین الحیوه)) گویند و اراده حق بدان چنین تعلق گرفته است که هر کس توانست از آن چشمه بیاشامد همیشه زنده و جاودان خواهد بود و آن چشمه در تاریکی ظلمات است که انس و جن در آن جا راه نیافته است. ذوالقرنین گفت: ای جوان آیا تو میدانی آن ظلمات و آن چشمه کجاست؟ جوان گفت: آری در کتاب حضرت آدم (ع) خواندم که در سمت مشرق زمین است.

ذوالقرنین شاد شد و دستور داد در اطراف کشور تمام حکما و اشراف و علماء و فقهاء را جمع کنند تا تعداد آن‌ها به هزار حکیم و دانشمند رسید و دستور داد مهیای سفر شوند و تمام وسایل سفر را فراهم کرده و به طرف طلوع خورشید حرکت کردند.

چنانچه از مفهوم اخبار و احادیث مربوطه و آنچه در مطالب تاریخی به دست می آید معلوم میشود تاریکی ظلمات محل چشمه‌ی حیات از نوع تاریکی شب و روز و تاریکی در افق نبوده است.

در احادیث معتبر آمده است که حضرت خضر(ع) به استقبال جنازه‌ی حضرت امیرالمئومنین علی بن ابی طالب (علیه اسلام) آمده است و حسنین (علیه السلام) را تسلیت و تعزیت گفت و آن‌ها را به قبری که حضرت نوح (ع) سالها پیش برای آن جناب تهیه کرده بود راهنمایی کرد. همچنین آمده است که پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله و صلم صدای حضرت خضر(ع) را میشنیده اما نمی‌توانسته است ایشان را ببینند.

سید بن طاوس روایت کرده که حضرت خضر و الیاس (ع) همه ساله در موسم حج شرکت میکنند. و همچنین گفته میشود که این دو پیامبر{حضرت خضر و الیاس (ع)} همه روزه به هنگام غروب آفتاب نزد یاجوج و ماجوج میروند و آن‌ها را از آمدن به این طرف سد و کندن لایه‌های آهنی آن باز میدارند.

اما اگر اکنون کمی تامل کنیم و به عمق این موضوعات نگاه و آن‌ها را سر هم کنیم شاید بتوان آدرسی و یا نشانه‌ای از این چشمه‌ی خدادادی و با ارزش پیدا کنیم.

چشمه آب حیات در کجا قرار دارد؟

همانطور که گفته شد چشمه‌ی آب حیات در ظلمات قرار دارد. باید دید که منظور از ظلمات چه بوده است. و یا اینکه آیا ما در کره‌ی زمین سر زمینی به نام سرزمین ظلمات یا تاریکی‌ها داریم یا خیر.

برخی از عالمان مسلمان بر این عقیده هستند که ظلمات در این جا به تاریکی شب و یا روز اشاره نمی‌کند بلکه این تاریکی اشاره به جهل و نادانی و ناآگاهی انسان از علم میکند. منظور از ظلمات جهل میباشد و منظور از آب حیات علم است که حضرت خضر(ع) دارا بود.

عده‌ای دیگر هم بر این عقیده هستند که آب حیات در کوهی به نام کوه قاف (ق) و یا اطراف آن قرار دارد به اطلاعاتی ویکی پدیا دایره المعارف آزاد در مورد این کوه به ما میدهد توجه فرمایید:

قاف نام کوهی است افسانه‌ای و بلند که گویند گرداگرد زمین را پوشانده و خورشید از پشت آن طلوع می‌کند. در افسانه‌ها آمده است که خورشید شب‌ها را در چاهی پشت کوه قاف می گذراند. کوه قاف مکان چشمه آب حیات نیز ذکر شده و در ادبیات کنایه از دورترین نقطه جهان است. پیشینیان کوه قاف را میخ زمین می‌دانستند. جنس آن را از زمرد سبز نوشته‌اند و به باور آن‌ها کبودی آسمان همان روشنایی زمردین است که از این کوه باز می‌تابد وگرنه آسمان در اصل از عاج سپیدتر است. در کوه قاف هیچ آدمی زندگی نمیکند. در کوهپایه آن دو شهر قرار دارد، یکی در شرق آن به نام جابلقا و دیگری در غرب آن به نام جابلسا. فاصله کوه قاف تا آسمان به اندازه قد انسان است. پژوهشگران نام و جایگاه کوه‌های قفقاز را الهام‌بخش پدید آمدن این افسانه دانسته اند. برخی نام پنجاهمین سوره قرآن «ق» را مربوط به این کوه می‌دانند. 🗒

🏛گردآوری: رسانه یوسف‌فاطمه🏛



➖توضیحات: امروز می‌خواهم در باب مسئله‌ای صحبت کنم که تا بدین لحظه درباره آن هیچ حقیقتی فاش نشده و نخواهد گردید در خلقت پروردگار جهان‌یان ذات ناشناس و ناشناخته‌ای موج می‌زند که وجود ما از این ذات احساس غربت و غریبی خاص و منحصر به فردی می‌کند در جهان پیرامون ما و فضای میان ستاره‌ای تمدن‌هایی وجود داشته و دارند که ابلیس بزرگ شیاطین دنیا از آنان علم، دانش، سحر، جادو، اسرار و یا حتی نیرو و قدرت خارق‌العاده به دست آورده و دستور گرفته تا به جنگ انسان‌ها و انجام فتنه مشغول باشد. در آسمان و جهان‌های ستاره‌ای موجودات نیک و شر که در نقطه و هر باب ستاره به دسته‌های فراوان و میلیونی می‌توان حد نصاب نژاد آنان را تقسیم کرد وجود حتمی و بسیار ممکن دارند. روایت بسیار تکان دهنده از امام محمد باقر درباره تفسیر آن آیه‌ای که خداوند به لوسیفر فرمود: تو بر بندگانم هیچ‌گونه تسلطی نداری. امام در باب آیه فرمودند که منظور حق تعالی از این فرموده چنین است: شیطان اجازه و تصرفی ندارد تا انسان‌ها را به بهشت یا جهنم راهی کند و بفرستد. می‌توانیم از این تفسیر معصوم نکات ریز و درشتی استخراج کنیم. زمانی که شیطان توانایی آن‌را دارد که از مسیر هفت آسمان و عوالم زیرین عبور کند و تا (قبل از ظهور حضرت عیسی بن مریم) به عرش بزرگ الهی برسد و مسیر را بپیماید نتواسته به تمدن‌های هوشمند و فرازمینی و موجودات بیگانه دست پیدا کند و به رویایی با آنان و انجام خدمات متقابل برسد؟

اطمینان داشته باشید به اضافه آن‌که فساد و فتنه بزرگ در زمین گسترده در تمدن‌های فرازمینی و بسیار پیشرفته هم دست بزرگی به کار برده و اقوام مختلف خلقت را دچار سرگردانی و حیران برای تقابل و جنگ با انسان نموده و در این میان لشگر و گروه‌هایی را با خود جمع کرده که از قدرتمندترین و بزرگ‌ترین و هراسناک‌ترین موجودات فضایی و تمدن‌های کیهانی و بیگانه آسمان هستند. دجال (حوروس) همان فردی که قبل از تولد حضرت مسیح در زمین حکومت بر پا کرد و ادعای خدایی برای مردم نمود همین فرد را شخص ابلیس از عوالم ستاره‌ای برای شکست و گمراهی نسل انسان‌ها به زمین راهی کرد. دجال یک شخص عادی و یا حتی مخلوط جن و انس هم نیست و بلکه فراتر از آن است. او از نژاد و صورت مسئله‌ای از بیگانگان تمدن‌های فضایی است. زمانی که کراولی در اهرام مصر (شبکه اتصال و میدان مغناطیسی به عوالم بیگانه و ستاره‌ای آسمان) وزیر دجال را احضار کرد و دروازه آن‌را دوباره بازگشایی نمود از آن‌جا بود که دجال و حوروس توانست بعد از هزاران سال حکومت خود را با کمک یاران انس و جن شیطان برای دومین بار بر پا کند و نظام جدید خود را برای خداوندنگاری او متشکل کند. در پاره‌ای از روایات به بیان مرکب (سفینه فضایی) دجال می‌پردازد که دجال پالانی دارد که هر شب می‌دوزد و صبح پاره می‌شود, روزی که دنیا آخر می‌شود خردّجال (دّجال بزرگ) از چاهی که در اصفهان است بیرون می‌آید هر مویش یک جور ساز (موسیقی) میزند, از گوشش (موتورش) نان یوخه می‌ریزد و به جای پشگل خرما می‌اندازد, هرکس به دنبال او برود به دوزخ خواهد رفت.

مطابق کتاب مجمع النورین: از همه الاغ‌ها بدتر خر دجال است که ملعون روز خروجش بر آن خر سوار می‌شود. رنگ آن خر سرخ است, چهار دست و پایش آبی (چرخ و بالش) است, سر و کله او به قدر کوه بزرگی می‌باشد, پشت او موافق سر اوست. گامی که بر می‌دارد نزدیک شش فرسخ (سرعت ۳۰کیلومتر در ساعت) را طی می‌کند. از موی مکار (تار و فناوری پیانو و موسیقی دیجیتال) صدای ساز (موسیقی) به گوش‌های مردم می‌رسد, سرگین که می‌اندازد انجیر و خرما به نظر می‌آید, قد خود دجال بیست ذرع (۱۵ الی ۲۰ متر) است, در فرق سر دو چشم دارد و شکاف چشم‌ها به طول و درازی اتفاق افتاده, یک چشم او کور است, صورت دراز و آبله بر صورت دارد. حوروس نیز در آسمان‌ها سوار بر دیسکی بال دار پرواز کرده و گشت و گذار می‌کرد. دیسک پرنده‌ای که به رنگهای گوناگونی می‌درخشید. در هیروگلیفی که از معبد ادفو به دست آمده است چنین پدیده‌ای توصیف شده است: ...و آن‌گاه هوروس حسابگر و اندازه گیر پرنده به سمت افق به پرواز درآمد در حالیکه سوار بر دیسکی بالدار از جانب رع بود. اینگونه بود که از آن روز به بعد او را فرمانروای آسمان‌ها نامیدند... آن‌گاه حوروس دوباره سوار بر دیسک بالدار ظاهر شد که به رنگ‌های زیادی و مختلفی می‌درخشید. آن‌گاه تحوت به رع گفت: ای خدای خدایان! حوروس سوار بر دیسکی که برنگ‌های گوناگون می‌درخشد بازگشته است..." حوروس را لوسیفر قبل از میلاد مسیح به زمین آورد تا بتواند با کمک گرفتن از قدرت‌های جادویی و بسیار اعلی‌تر از عقل و درک بشر نسل تمامی انسان‌ها را به سوی دوزخ و میعادگاه اصلی خود دعوت و راهی کند.

به شکر پروردگار تا بدین امروز با توجه به وجود داشتن میدان محافظ مغناطیسی در سرتاسر زمین و جهان خاکی ما دست این ملعون فضایی و دوزخی از بشر کوتاه است ولی آثاری که خورشید برای مردم در پشت ابر دارد بر ما تاثیرگذار بوده و سخنان و دستورات (کتاب قانون) او دسته کمی از خود ندارد. باز هم تاکید می‌کنم دجال متعلق به زمین نیست و از تمدن‌های گمراه و طغیان‌گر و فرمان‌بردار از پیشوایان تاریکی آمده و باید منتظر خروج او و دیگر موجودات امثالهم که دارای قدرت‌های خارق‌العاده و ظاهری غیر عادی و غیر نرمال هستند از پشت دیوار و میدان مغناطیسی محافظ زمین (منطقه امن) به سوی مردم باشیم. در بیان امیرالمومنین دجّال صائد بن صید است و بدبخت کسی است که او را تصدیق کند و نیک‌بخت کسی است که او را تکذیب نماید. او از شهری خروج کند که به آن اصفهان گویند. از قریه‌ای که آن را یهودیه می‌شناسند. چشم راستش ممسوح [نابینا] است و چشم دیگرش که بر پیشانی اوست آنچنان می‌درخشد که گویی ستاره سحری است. زمانی که شما کلمه صائد را در کتب لغت نامه جستجو می‌کنید به معنای بسیار قابل توجه‌ای بر می‌خورید؛ صَائِد: [صید]: شکارگر، شکارچی. کلمه شکارچی شما را یاده چه مورد و نشانه آسمانی انداخت؟ بله درست حدس زدید صورت فلکی شکارچی. جالب‌تر از این مسئله در باب علوم نجوم صورت فلکی شکارچی با اهرام مصر در ساختار و تطابق مشترکی هستند. در دهه ۱۹۸۰، نظریه خارق‌العاده‌ای در مورد پیدایش و دقت بسیار بالای ساخت اهرام ثلاثه مصر پدید آمد. این نظریه ادعا می‌کند که بین موقعیت مکانی ۳ هرم بزرگ در جیزه و ۳ ستاره اصلی در صورت فلکی شکارچی که به کمربند شکارچی مشهورند، ارتباطی وجود دارد.

در بسیاری از تصاویر اولیه به دنیا آمدن حوروس می‌توان کمربند شکارچی و ستاره «را» را در آسمان دید. مصریان معتقد بودند دنیای مردگان در آسمان قرار دارد و روح هر کس پس از مرگ به آسمان صعود نموده و در ستاره‌ای دیگر به زندگی ادامه می‌دهد و محل قرارگیری اهرام نمایشگر مهمترین ستاره مردگان برای آن‌هاست طبق این اعتقادات پادشاهان و مردم عادی بعد از مرگ نزد خدای ازیریس (خدای آفتاب) می روند. این خدا با یک ستاره نمایش داده می‌شود که در صورت فلکی جبار (شکارچی) است. هر فرد یک ستاره روح دارد و هر پادشاه مرده می تواند به یکی از ستاره‌های منظومه جبار برود بنابراین اهرام به شکلی قرار گرفته‌اند که نمایش دهنده ستاره خاصی باشند که صاحب هرم به آن رفته است. بگذریم، می‌توان از این باب مسائل به نتیجه مهم و به حقیقت تمام معنایی رسید که به گفته رمزگانه امیرالمومنین دجال (حوروس) متعلق و زاده صورت فلکی شکارچی و این تمدن کیهانی و ستاره‌ای می‌باشد. حوروس فرستاده شده از ستارگان صورت فلکی شکارچی‌ست که دارای پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین و قدرتمندترین سلاح‌ها و تجهیزات الکترونیکی می‌باشد. همان‌طور که حقیر تاکید داشتم اهرام مصر جایگاه یا ایستگاه فضایی و تبادل موجودات آسمانی و عوالم زیرین است که شیاطین و بزرگان اجنه از این طریق به سوی عوالم ستاره‌ای و جهان‌های اعلی جهت کسب و آموختن علوم ممنوعه گام بر می‌داشتند و دجال دست پرورده‌ی همان اشخاص است

و حوروس در حالی که از نطفه ابلیس می‌باشد ساکن صورت فلکی شکارچی بوده و سالیان دیرینه‌ای را با آموختن سحر، جادو، طلسم، فیزیک، شیمی و امثالهم گذرانده و برای رویارویی با قدرت اول کائنات یعنی حضرت مهدی آماده گشته و منتظر بازگشایی دروازه‌های غیبی آسمان است. زمانی که کوروش بزرگ بابِل را گرفت و یهودیان با ریشهٔ عربی عراق امروز را از اسارت نبوکدنصر شاه بابل نجات داد، شماری از یهودیان به فلسطین بازگشتند و شماری دیگر از آن‌ها به اصفهان آمدند و در این منطقه که به دارالیهود یا یهودیه نامگذاری شد، اسکان یافتند. این منطقه در کنار منطقهٔ جی یا گی بود که بعدها این دو منطقه به یکدیگر متصل شد و شهر اصفهان را ایجاد کرد. ابن فقیه همدانی تاریخدان ایرانی قرن دهم میلادی می‌نویسد: وقتی یهودیان از اورشلیم مهاجرت کردند و از نبوکدنصر فرار کردند، با خود مقداری از خاک و آب اورشلیم را بردند. آن‌ها در هیچ جا ساکن نشدند بدون اینکه قبل از آن خاک و آب آن را مورد آزمایش قرار دهند. آن‌ها اینکار را ادامه دادند تا به شهر اصفهان رسیدند. در آنجا استراحت کردند و خاک و آب آن را آزمایش کردند و آن را مشابه اورشلیم یافتند. وقتی آنجا ساکن شدند شروع به کاشتن در زمین کردند و فرزندان و نوادگان خود را به دنیا آوردند و امروزه نام این منطقه یهودیه است. در روایات ذکر شده که دجال اجازه ورود به مکه و مدینه را ندارد و این دو شهر جزء مناطق سرتاسر امن (دارای میدان مغناطیسی قدرتمند و شبکه محافظ) در مقابل موجودات طغیان‌گر و بیگانه فضایی و ستاره‌ایست. من چیزهای همراه دجال را از خودش بهتر می‌شناسم. او دو نهر جاری را به همراه دارد.

یک نهر در ظاهر آب گوارا و سفید است و نهر دیگر در ظاهر آتش شعله‌ور است. اگر کسی از شما در زمان ظهور دجال زنده بماند، آن‌چه را که در ظاهر آتش است، انتخاب کند؛ نگاه نکرده و از آن بنوشد؛ زیرا آن آتش در واقع آب خنک است. دجال برای اثبات خدایش به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و آسمان شروع به باریدن می‌کند. و به زمین دستور می‌دهد که محصول بدهد و زمین هم اطاعت می‌کند او بر نفس‌ها (جان‌ها) تسلط پیدا می‌کند و نفس‌ها رو می‌میراند و زنده می‌کند و به مردم می‌گوید هنوز به من شک دارید که خدای شما نیستم؟ من برای دیدن شما به زمین آمدم مگر نمی‌خواستید من را ببینید؟ من آمدم که شما را نجات بدهم به من ایمان بیاورید. ما تنها نمی‌مانیم و حضرت عیسی بن مریم از آسمان چهارم و مقربان بزرگ درگاه الهی و فرشتگان اعظم و نشان‌دار به جنگ سیل عظیم موجودات افسانه‌ای و هراسناک و بیگانه فضایی و تمدن‌های غریب کیهانی می‌روند و پیروزی از آن یاران خدا و حضرت مهدی و عیسی بن مریم است. عجیب نیست که سازمان ماسونی ناسا به دست ایلومیناتی‌ها ساخته شد تا بتوانند اخبار و حوادث و سرگذشت تمدن‌های آسمانی و ستاره‌ای بزرگان خود را هر چه بهتر و صریح‌تر در آسمان و از طریق دروازه‌های ستارگان و ابواب جهنمی به وسیله کرم‌چاله‌ها ردیابی و ثبت کنند. آیا تا به حال از خود نپرسیدید که چرا درباره اهرام مصر روایت و حدیثی وجود ندارد؟ و این اسرار توسط هیچ پیامبر و معصومی برای تقابل خیر و شر فاش نشده. شاید مقصود این بوده تا دجال از صورت فلکی شکارچی به اهرام منتقل گردد و به دستان حضرت کشته شود و به این جهت چیزی از آن بیان نشده تا تداخل در تقدیرات و آزمایشات الهی صورت نگیرد.

در کل اهرام تنها در مصر نیست و در دیگر نقاط طلایی و دارای وجه مشترک با ستارگان و عوالم میانه‌ای در تمدن‌های باستان وجود دارد. آنان از این طریق یاران قدر و ناشناخته‌ی شیطان و سپاه تاریکی را فرا می‌خوانند و از این میان به زمین دعوت می‌نمایند. در انیمیشن ماسونی بز خانگی شاهده آن هستیم که ضد مسیح قبل از بیدار شدن با مرکب و قایق آنوبیس و ذکرشده در روایات از صورت فلکی شکارچی و محل سحابی شیبالبا (که تمدن مایاها معتقد بود جایگاه سکونت خدایان فرازمینی است و مسیری به سوی عوالم زیرزمینی می‌باشد) و ابعاد میان ستاره‌ای و ۴ عالم و طبقات مجزاء حیات و دنیای کابالیسم که هم‌زمان آتشی از زبان او خارج می‌شود به دنیای ما منتقل می‌گردد و از چاه و غاری (که در روایات یهودیه اصفهان {وجه اشتراک با اورشلیم و اسرائیل} می‌باشد) خروج می‌گردد و نظام جدید خود را آغاز می‌نماید. در انیمیشن راز آلود بز خانگی صورت فلکی شکارچی نشانه‌ای بسیار مبهم و جدی برای تاج‌گذاری و به پادشاهی رسیدن رع/حوروس است که بیان حضرت امیرالمومنین در این‌باره که دجال صائد بن صائد است یعنی فرزند و زاده و پرورش یافته و متعلق به صورت فلکی شکارچی می‌باشد و به آن نشانه وابستگی و اتصال دارد. تمامی حوادث و اتفاقاتی که صهیونیست‌ها و کابالیسم‌ها بشر را قربانی کردند و آن‌را متحول نمودند مطابق با جریانات نجومی و آسمانی برای گشایش هوشمندانه ابواب جهان‌های زیرزمینی و ستاره‌ایست. مانند حادثه ۱۱ستامبر که صورت فلکی شکارچی و صورت فلکی عقرب در هماهنگی و محوریت اصلی آسمان بودند و در موازات یک‌دیگر قرار می‌گرفتند (ستاره سیریوس با صورت فلکی شکارچی).

این اعتقاد وجود دارد که ستارگان در آسمان قابلیت تغیر شکل به انواع موجودات را دارند و به احتمال قریب حوروس قدرت آن‌را داشته است تا به ستاره‌ی پر نوری به نام (سیریوس یا اوریون) تبدیل بگردد و نشانه‌ای دور برای اهل‌زمین داشته باشد. من این احتمال را می‌دهم که ستارگان موجود در آسمان توانایی آن‌را دارند که به صورت انسان و موجودات دیگر بر زمین فرود بیایند و تغیر شکل دهند زیرا روایتی از حضرت صادق در این باره وجود دارد که: شخصی از امام صادق(ع) سؤال می‌کند که آیا علم نجوم حقیقت دارد؟ ایشان در پاسخ می‌فرمایند: بله، سپس اشاره می‌کنند که خدا سیاره‌ی مشتری را در صورت مردی به زمین می‌فرستد و این مشتری مردی از عجم را پیدا می‌کند و به او علم نجوم یاد می‌دهد تا این‌که گمان می‌کند او عالم شده، سپس به مرد عجم می‌گوید: نگاه کن ببین کجاست مشتری. او می‌گوید: نمی‌دانم ... سپس این مشتری مردی از هند پیدا می‌کند و به او نجوم یاد می‌دهد و بعد به این مرد هندی می‌گوید: نگاه کن ببین کجاست مشتری، مرد هندی می‌گوید: همانا محاسبه‌ی من دلالت می‌کند که تو مشتری هستی، ... و علم آن مرد مشتری به خانواده‌ی مرد هندی می‌رسد. از حدیث استفاده می‌شود که مردم هند در علم نجوم سابقه‌ی طولانی دارند. حضرت علی؛ این ستارگان که در آسمان هستند، شهرهایی هم‌چون شهرهای زمین هستند و هر شهری با شهر دیگر . هر ستاره‌ای با ستاره‌ی دیگر . با ستونی از نور مربوط است که طول هر عمود به اندازه‌ی دویست و پنجاه سال است. بی‌جهت امیرالمومنین علی بن ابی طالب نفرمود که دجال (صائد بن صید) فرزند و زاده صورت فلکی و مجموعه ستارگان شکارچی است.

یاجوج و ماجوج هم از همین دسته موجودات جهان‌های ستاره‌ای و پیرامون ما هستند که بر اساس روایات و آیات از نسل اقوام بشر روی زمین نبوده و متعلق به عوالم زیرین و عوالم میان ستاره‌ایست. او می‌گوید: «ای دوستان من! بیایید به سوی من! منم آن‌کسی که بشر را آفریدم و اندام او را معتدل و متناسب گرداندم و روزی هر کسی را تقدیر کرده و همه را به یافتن آن راهنمایی می‌کنم. من آن خدای بزرگ شما هستم!» دجال دشمن خدا دروغ می‌گوید. او یک چشم دارد، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. در صورتی که خداوند شما نه یک چشمی است و نه غذا می‌خورد و نه در بازارها راه می‌رود، و فناپذیر هم نیست. خداوند از آن‌چه گفته متعالی است، بسیار بسیار متعالی. غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند. خداوند او را در شام، در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه برآمده، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد، می‌کشد. همان‌طور که در روایت ذکر گردید یکی از نشانه‌های دجال بزرگ آخرالزمان ادعای خداوندگاری اوست و به مانند حکومت نخستین خود که خویش را جزء سرپرست خدایان مصر انتخاب کرده بود و جزء خدایان عالم نام گرفته بود و جمعیت حرام‌زاده مصر موظف به پرستش و تبعیت از حوروس/رع بودند. و در روایت به صورت صریح ذکر می‌گردد که خود را جزء خدایان معرفی می‌گرداند و ادعای پروردگاری هم می‌کند!!!
سخنان این ملعون برای اولین‌بار نیست بلکه شعار و سرخط شناسنامه‌ای اوست. دجال در هر تمدن فضایی و زمینی که حضور داشته ادعای خداوندگاری و پروردگاری جهان نموده و از دوران ماقبل حضرت عیسی حکومت در زمین و تمدن‌های آسمانی بر پا کرده و خود را خدا به مردم اظهار داشته است.

یکی از عواملی که چشم راست او نابینا و کور است در افسانه‌ها این‌گونه ذکر می‌گردد که در بین صفات تمامی ایزدانی که با نام حوروس شناخته می‌شوند، مقام سلطنت، نماد آسمان و خورشید و پیروزی به چشم می‌خورد. او «ایزد عقاب‌نما» یا خدای قوش‌سر بود که در میان یونانیان با آپولون یکی پنداشته می‌شد و در نگاره‌های بازمانده از مصر باستان، سر عقاب دارد. او با نام هور که در مصری تلفظ واژه‌ای دارد، به معنای آسمان در نظر مصریان باستان، عقاب‌نما می‌نمود که فراز سرشان در آسمان پرواز می‌کرد. حوروس پس از بزرگ شدن برای انتقام گرفتن به جنگ با ست می‌رود. به همین خاطر حوروس را خدای انتقام نیز می‌دانند. ست به یکی از چشم‌های حوروس ضربه می‌زند و آن را کور می‌کند. حوروس نیز ضربه‌ای به بیضه‌های ست می‌زند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دجّال می‌فرماید: «ای مردم آگاه باشید که بیشتر پیروان دجّال زنازاده و اهل تاج و تجمّل می‌باشند، آگاه باشید که آنان یهودی‌ها هستند. لعنت خدا بر آنان باد.» سپس فرمود: «دجّال [همانند مردم] می‌خورد و می‌آشامد و بر الاغ قرمزی (سفینه‌فضایی) سوار است و طول او شصت گام است و دید چشم او زیاد است و چشم راست او اعور و نابیناست؛ [او خود را خدای مردم معرّفی می‌کند] در حالی که خداوند اعور نیست و چیزی نمی‌خورد.» یاجوج و ماجوج یکی از وحشی‌ترین و سرکش‌ترین مخلوقات تمدن‌های بیگانه فضایی هستند که آن‌ها چه به خوب و به چه بد ترحم نمی‌نمایند و پرورش یافته مکتب شیاطین و بزرگان اجنه و شخصیت منحوس حوروس/رع هستند و خواهند بود. این افراد هم توسط لوسیفر از جهان‌های ستاره‌ای به زمین نزول کردند و یاری‌گر او در فتنه‌های زمین می‌باشند.

آن‌ها به وسیله کرم‌چاله‌ها که ساختارهای فضازمانی پل مانندی هستند و دو گسترهٔ جدا از یک فضازمان یا دو فضازمان جدا از هم را به یکدیگر پیوند می‌دهند آمده‌اند. کرمچاله‌ها مسافت و زمان بایسته برای رسیدن از یک نقطه به نقطهٔ دیگر را کوتاه می‌کنند. جالب آن‌جاست که حضرت نبی اکرم در شب معراج و در آسمان توانست به دیدار یاجوج و ماجوج برود و آنان را به عبادت و دین اسلام دعوت کند که از پذیرش امتناع کردند. مردی به نزد امام زین‌العابدین(ع) می‌آید، اصحاب آن حضرت نیز حضور داشتند. امام(ع) می‌فرماید: این مرد کیست؟ او می‌گوید: من منجمی اثرشناس و فالگیر هستم. امام(ع) به او می‌گوید: آیا می‌خواهی معرفی کنم مردی (امام سجاد) را که از وقتی که تو در جمع ما داخل شدی در ۴۰۰۰ عالم سیر کرده است! زمانی که مولای ما زین العابدین در اندک زمان ممکن ۴هزار عالم ستاره‌ای را سفر کرده و در هر عالم توقف نموده و از بعد مکان و زمان خارج گردیده و نمی‌دانم و نمی‌خواهم نظری اشتباه بدهم که با روح قدس خود این عوالم بی‌کران و بیگانه را سیر نموده یا با قالب جسمانی؟ اما می‌توان با مراجعه به تجارب نزدیک به مرگ این رویدادها رو بهتر درک و پذیرش کرد. قدرت امام و حجت بزرگ خدا با دجال به هیچ وجه ممکن قابل قیاس نیست و به مانند قطره‌ای در برابر دریایی بزرگ است.

اشخاصی که در دولت حضور دارند در تبانی با بیگانگان فضایی قراردادی تنظیم کرده‌اند تا فناوری و تکنولوژی آسمانی و کمک و قدرت شگفت را دریافت کنند و بدین صورت نظام حکومت جدید بیگانگان کیهانی که سرپرست آنان دجال است را در قبال این خدمات زمینه‌سازی و آماده نمایند. علت پیشرفت بسیار سریع علم دیجیتال در ۳۰ الی ۴۰ سال اخیر به علت وجود همین بیگانگان ستاره‌ای و فضایی‌ست. سخنان حقیر بسیار خلاصه و پیچیده و می‌توان گفت بسته‌اند و برای درک و فهم آن نیاز به مطالعات گسترده و تحقیقات عمیق در کتب مصریان باستان و پیشنه‌ی خدایان و ارتباط آنان با ستارگان آسمان است.✒

نویسنده: محمدعلی شرطان





📣 جدیدترین مطالب‌رسمی رسانه یوسف‌فاطمه را در کانال‌های فعال ما



در سایت آرشیو

Https://Archive.Org/Details/@YoSoFeFATeMe_IR

در وبلاگ فارسی

Https://YoSoFeFATeMe.PersianBlog.IR

در شبکه‌اجتماعی اینستاگرام

Https://Instagram.CoM/YoSoFeFATeMe

در پیام‌رسان تلگرام

Https://TeleGram.Me/YoSoFeFATeMe_IR

در خدمات‌فیلم آپارات

Https://Aparat.CoM/YoSoFeFATeMe

در شبکه‌پیام‌نما توئیتر

Https://Twitter.CoM/YoSoFeFATeMe

در ایمیل‌الکترونیکی یاهو

Https://YoSoFeFATeMe@YAhoo.CoM



مشاهده، دنبال کنید.📣